

به مناسبت نود و سومین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

پیش گفتار مازیار رازی
به تاریخ انقلاب روسیه اثر لئون تروتسکی



صفحه ۱۴

در مورد بیانیة اخیر میرحسین موسوی

صفحه ۳

نوری زاده و "وقاحتی" که حدّ و مرز نمی شناسد

صفحه ۴

فرانسه ۲۰۱۰، تداوم مبارزه

صفحه ۸

معدنچیان شیلی و بحران سرمایه داری

صفحه ۹

بحران سرمایه داری

صفحه ۱۰

"بهره برداری از ظرفیت" و نرخ سود

صفحه ۱۲

فقر در آمریکا

صفحه ۱۳

فرانسه ۱۹۶۸، تداوم مبارزه

صفحه ۱۶

حمایت بین المللی از کارگران ایران

شبکه همبستگی کارگری

صفحه ۳۲

Militant

آبان ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۳۶

میراث مارکسیستهای انقلابی ایران



سر مقاله: مصاحبه با مازیار رازی

در مورد سفر اخیر احمدی نژاد به لبنان

...به اعتقاد من احمدی نژاد در این سفر دو هدف را دنبال می کند. هدف نخست (و مهمترین هدف) به منظور برقراری موقعیت بهتر برای دور آتی چانه زنی با سران ۱+۵ (در مرکز آن دولت آمریکا) بر سر برنامه هسته ای رژیم است. همانطور که اطلاع دارید در آخرین سفر احمدی نژاد به سازمان ملل متحد، او پس از عوامفریبی های همیشگی توافق به ادامه مذاکرات در مورد مسئله ی هسته ای را صریحاً اعلام کرد. این مذاکرات قرار است در اواخر ماه اکتبر ۲۰۱۰ (یعنی دو هفته دیگر) از سر گرفته شوند. بدیهی است که سفر اخیر به لبنان و ظاهراً حمایت مردم شیعه از احمدی نژاد می تواند او را در موقعیت بهتری برای اخذ امتیازات بیشتر از امپریالیزم قرار دهد. او در انظار بین المللی چنین وانمود می کند که نه تنها رهبری محبوب در ایران است (متکی به آرای دزدیده شده که با تقلب در ایران کسب کرده است!) که شخصیتی مورد اعتماد در منطقه نیز هست. احمدی نژاد تلویحاً به دولت آمریکا (و سران دول اروپایی) می گوید که برای حل مشکلات لبنان و نوار غزه باید به دولت جمهوری اسلامی متکی باشد. سفر اخیر او به لبنان این هدف اصلی را دنبال می کند.....

صفحه ۲



مورد اعتماد در منطقه نیز هست. احمدی نژاد تلویحاً به دولت آمریکا (و سران دول اروپایی) می گوید که برای حل مشکلات لبنان و نوار غزه باید به دولت جمهوری اسلامی متکی باشد. سفر اخیر او به لبنان این هدف اصلی را دنبال می کند.

هدف دوم، بر اساس رقابتی است که دولت احمدی نژاد بین خود و القاعده (بن لادن) در کسب رهبری مخالفان اسلامی مخالفان سیاست های دولت آمریکا (و اسرائیل)، دارد. این رقابت بارها خود را در شعارها و به اصطلاح مقاومت های "ضد آمریکایی" بین این دو رقیب نشان داده شده است. دولت احمدی نژاد به طور دائمی خود را مدافع مردم فلسطین و مسلمانان لبنان معرفی می کند (مواردی که القاعده نیز مرتب تبلیغ آن را می کند). برای نمونه احمدی نژاد در سخنرانی دیروز خود در منطقه شیعه نشین در جنوب بیروت که از جمله مراکز اصلی قدرت حزب الله محسوب می شود، دولت اسرائیل را "رژیم نامشروع" خواند و از کشورهای غربی به دلیل حمایت از این دولت انتقاد کرد. او به اسرائیل هشدار داد که در صورت دست زدن به هرگونه "شیطنت جدید" در منطقه، عمر خود را کوتاه می کند. همین جملات بارها در نطق های بن لادن نیز شنیده شده است. بنابراین این سفر اخیر همچنان برای تقویت موقعیت دولت احمدی نژاد در مقابل موضع گیری های اخیر بن لادن نیز طراحی شده است.

می خواستم سؤال کنم که آیا حزب الله لبنان از پایه توده ای برخوردار است؟ آیا سید حسن نصرالله، رهبر حزب الله لبنان که از طریق ویدیو کنفرانس برای حاضران سخنرانی کرد و به آقای احمدی نژاد خیر مقدم گفت، می تواند در مقابل اسرائیل ایستادگی کند؟

در ابتدا باید ذکر کنم که دولت آمریکا و اسرائیل هیچ تضادی با یکدیگر در سیاستهای خود ندارند. بدون کمک های مالی و نظامی آمریکا دولت اسرائیل از نظر اقتصادی یک هفته هم دوام نخواهد آورد. آمریکا سالانه ۳۰۰۰ میلیون دلار کمک «انسان دوستانه» به اسرائیل می کند. کمک های نظامی سر به فلک می کشد! در واقع دولت اسرائیل به مثابه ی پلیس دولت آمریکا در منطقه است. بنابراین این به اصطلاح رهبران "ضد اسرائیلی" باید در وهله نخست نشان دهند که مخالف سیاست های دولت آمریکا در منطقه هستند. بدیهی است که در غیاب سازمان های انقلابی و مارکسیستی در منطقه؛ گرایش های ناسیونالیستی/اسلامی برای دوره ای در مقام رهبری جنبش های ریکال ضد امپریالیستی قرار می گیرند. اما این مبارزات مردم ستمدیده را هرگز به فرجام نمی رسانند و نهایتاً با گرفتن خرده نانی (امتیازاتی) از غرب به دولت آمریکا (و اسرائیل) تمکین می کنند. بهترین نمونه این قبیل "رهبران" یاسر عرفات بود. بد نیست به سابقه سیاسی یاسر عرفات اشاره کوتاهی شود تا ماهیت واقعی افرادی مانند سید حسن نصرالله ها نیز آشکار شود.

یاسر عرفات که بر اساس مبارزه و مقاومت مسلحانه "ضد اسرائیلی" وارد صحنه سیاسی شد؛ پس از دوره ای به خدمت دولت آمریکا در آمد. دولت آمریکا و اسرائیل متکی بر یک برنامه حساب شده وارد مذاکره و معامله با یاسر عرفات شدند. هدف

در مورد سفر اخیر احمدی نژاد به لبنان



رفیق مازیار رازی با درود و خوش آمدید. همانطور که می دانید احمدی نژاد دیروز به لبنان سفر کرد و مورد استقبال افرادی که بیشترشان را شیعیان، هواداران حزب الله و گروه های فلسطینی تشکیل می دادند قرار گرفت. علل این سفر احمدی نژاد به لبنان در چنین زمانی را چگونه ارزیابی می کنید؟

با درود و تشکر از شما. به نظر من این سفر که هفته پیش با سرو صدای بسیار در مطبوعات ایران تبلیغ شد و دیروز و امروز نیز در مطبوعات بین المللی وسیعاً انعکاس یافت، بر خلاف ادعاهای رژیم بیشتر جنبه سیاسی/تبلیغاتی داشته تا برقراری رابطه اقتصادی با دولت لبنان. گرچه ظاهراً هفته پیش توافق ۴۵۰ میلیون دلاری در زمینه برق، آب و نفت بین وزرای نیرو و انرژی ایران و لبنان به امضا رسید (پروژه های سدسازی، آب و فاضلاب و خطوط انتقال برق بخش هایی از این توافقنامه را تشکیل می دهند. که ایران تسهیلات مالی بلندمدت به ارزش ۴۵۰ میلیون دلار در اختیار لبنان قرار می دهد تا در بخش های انرژی، برق، آب و نفت این کشور مورد استفاده قرار گیرد)؛ اما هدف اصلی این سفر دادن ۴۵۰ میلیون دلار وام (یا عملاً کمک مالی به دولت لبنان) نبوده است. زیرا برقراری یک رابطه اقتصادی عادی ۴۵۰ میلیون دلاری نیازی به سفر رئیس جمهور یک کشور به کشور دیگری را ندارد. این قبیل ارتباطات اقتصادی معمولاً میان وزرای دولت ها صورت می گیرند.

به اعتقاد من احمدی نژاد در این سفر دو هدف را دنبال می کند. هدف نخست (و مهمترین هدف) به منظور برقراری موقعیت بهتر برای دور آتی چانه زنی با سران ۱+۵ (در مرکز آن دولت آمریکا) بر سر برنامه هسته ای رژیم است. همانطور که اطلاع دارید در آخرین سفر احمدی نژاد به سازمان ملل متحد، او پس از عوامفریبی های همیشگی توافق به ادامه مذاکرات در مورد مسئله ی هسته ای را صریحاً اعلام کرد. این مذاکرات قرار است در اواخر ماه اکتبر ۲۰۱۰ (یعنی دو هفته دیگر) از سر گرفته شوند. بدیهی است که سفر اخیر به لبنان و ظاهراً حمایت مردم شیعه از احمدی نژاد می تواند او را در موقعیت بهتری برای اخذ امتیازات بیشتر از امپریالیزم قرار دهد. او در انظار بین المللی چنین وانمود می کند که نه تنها رهبری محبوب در ایران است (متکی به آرای دزدیده شده که با تقلب در ایران کسب کرده است!) که شخصیتی



در مورد بیانیه اخیر میر حسین موسوی

با درود رفیق مازیار، همانطور که اطلاع دارید میر حسین موسوی بیانیه‌ی شماره ۱۷ خود گفت: "نظام امروز دچار توهّمات خطرناکی است و مشغول خراب کردن همه پل های کوچک و بزرگ پشت سر خود است. رفراندوم برگزار کنید ببیند آیا مردم این سیاست های ویرانگر را قبول می کنند یا خیر؟" نظر شما در مورد این اظهارات چیست؟

با درود فراوان به خوانندگان میلیتات

با این اظهارات اخیر؛ میر حسین موسوی بار دیگر نشان می دهد که کماکان به تحولات درونی در هیئت حاکم توهّم دارد. او فرض می کند که با اعمال فشار بر دولت احمدی نژاد و نیروهای سرکوبگرش می تواند "رفرم" و تحولات نوین در درون این رژیم به وجود آید. همان گونه که بارها خود اعلام کرده، ایشان کماکان به نظام جمهوری اسلامی متعهد و وفادار باقی مانده است.

مهمتر از اینها؛ او با چنین اظهاراتی بار دیگر پشت جنبش ضد دولت استبدادی را خالی می کند. موسوی جوانان را به جای تشویق به مقاومت و رودروبی با نظام کاملاً مرتجع که دستش بر خون هزارها تن جوان در ایران آغشته است، در خانه هایشان محبوس و دچار توهّم نسبت به رژیم می سازد.

اما بسیاری از جوانان در انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به او رأی داده و به نظر می رسد که هنوز عده ای از او حمایت کرده و تصور می کنند که راه "مسالمت آمیز" او روش درستی است.

بله این درست است که بسیاری از جوانان در دهمین دوره "انتخابات ریاست جمهوری" شرکت کرده و به او، به عنوان نامزد مطلوب خود رأی دادند. اما آن انتخاب، از روی ناچاری بود؛ چرا که ۴ نامزد انتخاباتی، من جمله خود موسوی، از سوی شورای نگهبان "انتصاب" شده بودند. بدون تردید، اگر انتخابات از ابتدا آزاد می بود و نامزد های انتخاباتی از گرایش های مختلف جامعه از جمله نمایندگان واقعی کارگران، زنان، دانشجویان و غیره - شرکت می کردند، آرای اکثریت مردم زحمتکش و جوانان به آن ها تعلق می گرفت و نه امثال موسوی ها.

اما، من موافق نیستم که موسوی هنوز از محبوبیت سال پیش برخوردار است. حداقل در میان جوانان رادیکال در ایران دیگر پایه ای ندارد. حمایت های او عمدتاً توسط سران اصلاح طلبان، گرایش های سوسیال دموکرات و سلطنت طلب در خارج ابراز می گردد.

او در زمانی که جوانان در خیابان ها بودند به دنبال "مجوز" قانونی برای برگزاری تظاهرات بود! برای جوانان سؤال پیش می آید که مگر مقاومت در مورد بی عدالتی و تقلب آشکار به وسیله عده ای سرکوبگر نیاز به اخذ مجوز دارد؟ مگر در دوره شاه میلیون ها نفر از مردم برای تظاهرات ضد استبدادی از پیش از

مذاکرات یزاک رابین و عرفات با وساطت آمریکا در این امر نهفته بود که اسرائیل، کار سرکوب و کنترل نا آرامی ها و حرکتهای ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی مردم فلسطین را به عهده عرفات، به مثابه یک پلیس، بگذارد. سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) به رهبری یاسر عرفات در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل را در مقابل تشکیل «دولت کوچک فلسطین» کنار گذاشت. این تغییر موضع در راستای مبدل شدن یک «سازمان آزادیبخش» به یک «دولت بورژوا» در مناطق اشغالی بود. دولت اسرائیل (با توافق دولت آمریکا) نهایتاً کرانه باختری رود اردن را در مقابل خریداری یاسر عرفات به مثابه یک «پلیس» در به کنترل در آوردن مردم فلسطین به او اعطا کرد.

اما، تحركات مردم فلسطین ناشی از فقر و فلاکت منجر به تقویت گرایش های خرده بورژوایی مانند حماس / حزب الله شد (گرایش هایی که از جانب ایران و سوریه تغذیه مالی می گردند). در آن زمان فشار های توده ای موقعیت رهبری جناح عرفات را دشوارتر و دشوارتر کرد. عرفات در دوره آخر حیاتش در مقابل یک تضاد واقعی قرار گرفت: از یک سو می بایستی به عنوان یک خدمتکار امپریالیزم و اسرائیل نقش خود را در کنترل حرکتهای توده ای به خوبی ایفا کند؛ و از سوی دیگر محبوبیت توده ای خود را به گرایش های حماس / حزب الله از دست ندهد. این تناقض عینی منجر به وضعی بحرانی گشت. انتخابات دوره پیش در فلسطین و پیروزی حماس تحت رهبری «اسماعیل هنیه» نمایانگر سیاست های اشتباه پیشین عرفات و عباس بود. از این رو رهبری نوینی در فلسطین جایگزین عرفات شد. اما رهبری اسماعیل هنیه (و یا سید حسن نصرالله در لبنان) نیز به علت ماهیتشان (ماهیت بورژوا ناسیونالیستی) آینده ای بهتر از یاسر عرفات نخواهند داشت و نهایتاً در مقابل اسرائیل خم خواهند شد.

بنابراین از نقطه نظر شما، راه حل در بحران و جنگ خانمانسوز در منطقه خاور برای زحمتکشان چیست؟

به عقاد من تنها از طریق وحدت زحمتکشان اسرائیلی و فلسطینی در مقابل دولت های اسرائیل و حماس و حزب الله؛ در راستای تشکیل یک فدرال سوسیالیستی در منطقه است که صلح به این منطقه باز خواهد گشت. تا زمانی که دولت های بورژوایی فلسطینی در مصدر قدرت قرار گیرند، و تا زمانی که رهبری توده های فلسطینی در دست حزب الله / حماس و زحمتکشان لبنان در دست سید حسن نصرالله باشد، دست های اسرائیل و آمریکا از منطقه کوتاه نخواهد شد. کارگران و زحمتکشان این منطقه بارها این قبیل رهبران را تجربه کرده اند. رهبری این جریانها شبه فاشیستی در نهایت با امپریالیزم توافق می کنند و پشت زحمتکشان عرب در فلسطین و لبنان را خالی خواهند کرد (همانطور که دولت احمدی نژاد چنین خواهد کرد).



نوری زاده و "وقاحتی" که حد و مرز نمی شناسد



آرمان پویان

در برنامه جمعه شب "تفسیر خبر" صدای آمریکا (دوم مهرماه ۸۹)، که در ظاهر امر به حضور احمدی نژاد در سازمان ملل اختصاص داشت، نوری زاده به روال سالیان گذشته حاضر می شود و فرمایشاتی بی ربط می کند که میزان وقاحت آن با هیچ مقیاس و اندازه ای قابل سنجش نیست. بنا به فرمایش اخیر نوری زاده، ضدیت با آمریکا (که در واقع باید گفت، ضدیت با سلطه امپریالیستی آمریکا)، در دوره ای، و آن هم از طرف چپ ها، "مد" شده بود" و دیگر این که آن چه احمدی نژاد علیه دولت آمریکا می گوید "تکرار همان حرف هالیست که چپ های دهه ۶۰ ایران می زدند"؛ در طول برنامه، نوری زاده تمام تلاش خود را به کار می گیرد تا همراه با پوزخندهای تأییدآمیز چالنگی و سرتکان دادن های عشوّه گرانه سازگار، به ذهن مخاطب حقنه کند که ضدیت با آمریکا، اگر تا دیروز "مد چپ" بود، امروز دیگر مختص "افراطیون اسلامی" است (و به خود زحمت هم نمی دهد تا رابطه تاریخی بین همین افراطیون اسلامی، من جمله القاعده و طالبان، را با سرویس های اطلاعاتی آمریکا توضیح دهد). در واقع این ادعای نوری زاده، هیچ چیز به جز جوییدن تئوری های پس مانده جورج بوش و ننوکان ها نیست:

"یا با ما، یا علیه ما"؛ یعنی انتقاد از و مبارزه با امپریالیسم آمریکا، ناگزیر شما را در جبهه جمهوری اسلامی و گروه های تروریستی قرار می دهد و لاغیر.

در پس تمامی کلمات و عبارات او، نفرت نسبت به چپ موج می زند. هر چند از یک مفسر خرده پا و مواجب بگیر که سر در توبره صدای آمریکا دارد و اصولاً موجودیت اش وابسته به این نهاد است، نمی توان خلاف این را هم انتظار داشت. "نوری زاده" ای که تا دیروز با واژه هایی آن چنانی به توصیف "امام" و "رهبر بزرگوار"ش می نشست، امروز علی الظاهر آخور دیگری پیدا کرده است:

"هیچ پناه و یآوری نمی بینم که با او سخن بگویم، به جز امام... به جز رهبری که با او آغاز کردیم و اینک برایمان سخت است که در حضور او نباشیم"، "یک روز دیگر گفتند نامه ای و خبری از شما رسیده است. یک روز نواری از صدای شما آمد. یک روزی زیر

شاه و یا ساواک مجوز کسب کردند؟ مگر همین "انقلابات" بورژوازی به اصطلاح "مخملی" و "نارنجی" و غیره که به وسیله افرادی نظیر موسوی ها در چند کشور علیه یک نظام استبدادی صورت گرفت با مجوز قانونی صورت گرفته است؟ رهبری یک جنبش توده ای (صرف نظر از این که این رهبری مورد تأیید ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باشد) با اتکا به موقعیت ویژه خود و برخورداری از پایه های اجتماعی، مردم را به شکل نامحدود تا رسیدن به خواست هایشان به خیابان ها می کشاند. تنها راه تضمین یک تغییر در هر جامعه ای تدوین مبارزات مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت دولت استبدادی است. مسأله این است که آقای موسوی حتی در سطح همتایان و هم نظران خود در سایر نقاط جهان عمل نمی کند. از این رو در نهایت مورد سوء استفاده دولت استبدادی قرار گرفت. برای توده های جوان آشکار شد که نمی توانند به چنین فردی امید ببندند. در وضعیتی سرکوبگران رژیم شمشیر را از رو بسته و حتی بازاریان (که بخشی از خود دولت سرمایه داری اند) را متهم به "فتنه گران اقتصادی" می کند، آقای موسوی خواهان کسب مجوز برای برگزاری «رفراندوم» از دولت سرکوب گر است! بیانیته اخیر او همانند یک شوخی تلخ تلقی می گردد و نه چیزی بیشتر.

به نظر شما در وضعیت کنونی، توده های جوان چه باید کنند؟

به نظر من هر کاری بهتر از پذیرش رهبری موسوی است. توده های مردم به ویژه در شرایطی که به شکل خودانگیخته به صحنه سیاسی وارد می شوند، انگیزه ها و اهداف به مراتب عالی تر از رهبرانی چون موسوی دارند. جوانان ایران که برای مقابله با دیکتاتوری بالاجبار به موسوی رضایت دادند، اکنون که از او برش کرده اند، می باید از میان خود، رهبران خود را انتخاب کنند. ایجاد «کمیتۀ دفاع از خود» در مقابل اوباش لباس شخصی و پلیس ضد شورش در دستور کار آن ها می تواند قرار گیرد. هر اقدامی از سوی توده های جوان و هر سرکوب و هزینه ای که آنان پرداخت کنند، آن ها را در موقعیت بهتری برای تدوین مبارزات قرار می دهد. جوانان نباید در انتظار دستورالعمل های موسوی باشند. موسوی در مقام سازماندهی مقاومت توده ای نیست و اعتبار خود را کاملاً از دست داده است.

اما در عین حال تحولات اخیر نشان داده است که ما وارد مرحله نوینی شده ایم. "هدفمند کردن" یارانه ها به زودی تأثیران مخرب خود را در وضعیت مردم عادی و به ویژه کارگران ایران خواهد گذاشت. زمان آن فرا رسیده است که پیوند مستحکمی میان جوانان رادیکالی که از مثال موسوی گسست کرده و کارگران ایران ایجاد گردد. تدارک برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در دوره ای اتی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

با تشکر



(۲۰۱۰)، در سال ۲۰۰۹، نزدیک به ۴۴ میلیون نفر در فقر به سر می برده اند و ضمناً طی سه دهه گذشته، شمار فقرا قریب به ۱۵ میلیون نفر افزایش یافته است. فقط طی سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، یعنی اوج بحران اقتصادی، ۲.۱ میلیون نفر به شمار کودکان فقیر اضافه شده است. [۵] طبق همین گزارش، نسبت افرادی که تحت پوشش بیمه قرار ندارند، از ۱۵.۴ درصد در سال ۲۰۰۸ به ۱۶.۷ درصد در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است و بنابراین در همین سال، ۵۰.۷ میلیون نفر فاقد بیمه بوده اند. [۶] احتمالاً از این هم بی خبر است که مطابق با گزارش اداره آمار کار، با عنوان "مشخصات اشتغال خانواده ها- سال ۲۰۰۹" که در ماه مه سال جاری منتشر گردید، سهم خانواده هایی با یک عضو بیکار، از ۷.۸ درصد در سال ۲۰۰۸ به ۱۲ درصد در سال ۲۰۰۹ افزایش یافت و این نسبت، از زمان آغاز جمع آوری داده ها در سال ۱۹۹۴ تاکنون، در بالاترین سطح خود قرار داشته است [۷] (هرچند این ارقام "رسمی"، بسیار کم تر از میزان واقعی برآورد شده اند، ولی به هر حال تا حدود زیادی گویای ابعاد فاجعه هستند).

نوری زاده باید افتخار کند که بر مبنای شاخص "امید زندگی در هنگام تولد" (که از سوی سازمان ملل برای دوره ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ تخمین زده شده است [۸])، آمریکا در رتبه ۳۸ جهان قرار دارد، یعنی پایین تر از کشورهایمانند ژاپن، سوئد، کانادا، انگلستان،... و کوبا.

در مورد توزیع عمیقاً نابرابر ثروت در این جامعه، همان بس که آجای کاپور، استراتژیست جهانی در "سیتی گروپ" و تیم تحقیقاتی او در سال ۲۰۰۵، اصطلاح "پلوتونومی" [۹] را برای توصیف کشورهای به کار بردند که وجه مشخصه آن ها، درآمد بالا و نابرابری در توزیع ثروت است و مطابق با تعریف آن ها، ایالات متحده آمریکا و هم چنین انگلستان، کانادا و استرالیا، هر یک به تنهایی یک "پلوتونومی" هستند. سه ویژگی اصلی این پلوتونومی ها، که آمریکا یکی از آن هاست، به گزارش کاپور و تیم تحقیقاتی او چنین است [۱۰]:

۱- پلوتونومی ها همگی به وسیله «سود ناشی از بهره وری تکنولوژی های مخرب، ابداع ابزارهای مالی، دولت های حامی سرمایه داران، مهاجرین ... حکومت قانون و در نظر گرفتن حق و امتیاز انحصاری برای اختراعات و غیره» به وجود می آیند.

۲- مصرف کننده «متوسط» در پلوتونومی وجود ندارد. تنها طبقه، طبقه ثروتمند است. طبقه ثروتمند، قسمت قابل توجه و البته بی تناسبی از اقتصاد را در اختیار دارد، در حالی که سهم غیر ثروتمندان تنها «قسمت های بسیار کوچکی از ثروت اقتصادی است.»

۳- به احتمال زیاد، پلوتونومی ها در آینده با تغذیه شدن از سوی دولت های حامی سرمایه داری، بهره وری بیشتر تکنولوژی و جهانی سازی رشد خواهند کرد.

نگاه مأموران امنیتی خانه شاه، وقتی به زیارت مرقد مولا علی آمده بودیم، خدمت شما رسیدیم و شما به ما مژده پیروزی، فتح قریب را دادید... (علیرضا نوری زاده، مجله امید ایران، شماره ۱۲، ۱۳ اردیبهشت ۵۸) [۱]

بدین ترتیب نوری زاده- به عنوان مهره سوخته و تحلیل گر دست چندی که اصولاً در قیاس با رسانه های انحصاری بزرگ و تنوربین های اصلی سرمایه داری آمریکا به حساب هم نمی آید و تنها یکی از چند ده هزار بلندگوی تبلیغاتی دولت این کشور است- در ادامه خط کلی دولت آمریکا، ابتدا ضدیت با امپریالیسم این کشور را "مد چپ" و "تبلیغات شوروی" در گذشته معرفی می کند و ضمناً با کمال بی شرمی به تمام ژست های ضد آمریکایی [۲] رژیم توتالیتار کنونی ایران برچسب چپ می زند، تا از این پس هرگونه ضدیت با امپریالیسم آمریکا، افراطی، عقب مانده و غیرمردن بودن یک دولت یا کشور را در ذهن مخاطب تداعی کند. در واقع نوری زاده به بهانه ژست های ضد غربی آن چنانی اما توخالی دولت ایران، و با استفاده از جو بی اعتمادی شدید داخلی نسبت به رژیم، در کنار تبلیغات شبانه روزی نهادهایی هم چون "صدای آمریکا"، به سرپوش گذاشتن بر و توجیه جنایات امپریالیسم آمریکا می پردازد.

اما او جسارت آن را ندارد تا بگوید که امروز، ایالات متحده از نظر هزینه های نظامی، نخستین و مهم ترین تهدید برای ثبات دنیا به شمار می رود (این را گزارش مؤسسه تحقیقات بین المللی پیرامون صلح در استکهلم نشان می دهد که هزینه های نظامی آمریکا، اکنون ۴۳ درصد از کل هزینه های نظامی جهان است و ایالات متحده در بین ۱۰ کشور با بیش ترین هزینه های نظامی، رتبه اول را دارد [۳]). نیازی هم نمی بیند تا در مورد قرارداد آمریکا برای استفاده از هفت پایگاه نظامی در کلمبیا (که موقتاً از سوی دادگاه ها به حالت تعلیق درآمده است)، کودتای نظامی در هندوراس، تجهیز نظامی نیروهای کاستا ریکا، تلاش برای تأسیس پایگاه نظامی در پاناما، باقی ماندن ۵۰ هزار سرباز آمریکایی در عراق و الی آخر صحبتی کند. حتی زمانی که در این برنامه به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اشاره می کند، ابداً به روی خود هم نمی آورد که یازدهم سپتامبر، اساساً سالروز کودتای نظامی ژنرال پینوشه با حمایت ایالات متحده علیه دولت دموکراتیک سالوادور آلنده بوده است. این را هم به مخاطب نمی گوید که امروز، در سیستم باز دموکراسی او، هرچیزی که اندکی از چارچوب سیستم خارج بشود و یا آن را- حتی تا اندازه ای محدود- به چالش بگیرد، به سرعت به بهانه حمایت از تروریسم زیر ضرب "سی. آی. ای" یا "اف. بی. آی" می رود. کما این که چند روز پیش، در تاریخ ۲۴ سپتامبر سال جاری، نیروهای اف. بی. آی به دنبال شواهد و قرآنی پیرامون فعالیت های مربوط به "حمایت مادی از تروریسم"، به منازل تعدادی از فعالین ضد جنگ هجوم بردند و طبق اخبار، اکثر این حملات در مینیسوپلیس و علیه رهبران ضد جنگ و فعالین چپ آن شهر صورت گرفت. [۴]

نوری زاده فراموش می کند که در همین مدل "دموکراسی" متبوع اش، بنا به گزارش اخیر اداره سرشماری (به تاریخ ۶ سپتامبر



که تعداد بازداشت شدگان عراقی در زندان های آن ها، حدود صد و بیست هزار نفر است.

- چهار و نیم میلیون آواره عراقی در خارج از عراق (بنا بر آمار متقاضیان گذرنامه "نوع ث"، از اداره مرکزی صدور گذرنامه).

- دو و نیم میلیون عراقی آواره در داخل عراق (به گزارش وزارت اوراگان عراق).



این گوشه ای بود از ترانزنامه دموکراسی آمریکایی در عراق. می توان همین ترانزنامه را برای کشورهای بلوک شرق سابق هم بررسی کرد. نوری زاده مانند سایر همفکرانش عادت دارد تا در هر مناسبتی (از اسلامیزه کردن علوم انسانی در ایران گرفته تا همین مسأله سخنرانی احمدی نژاد در سازمان ملل) یک سر موضوع را به شوروی سابق ختم کند. فرض را بر آن بگذارید که یک بار و برای همیشه پذیرفتیم که دوران حیات بلوک شرق، چیزی به جز جهنم نبوده است. اما سؤالی که باید از نوری زاده و همپالگی هایش پرسید اینست که "اکنون چه؟" یعنی بعد از سقوط آن جهنم و گذار مسالمت آمیز به بهشت سرمایه داری و دموکراسی نئولیبرالی مورد نظر شما، این کشورها در چه وضعیتی به سر می برند. اجازه دهید پاسخ به این سؤال را من مختصراً بر مبنای تحقیقی "غیر چپ" ارائه بدهم. در تحقیقی با عنوان "خصوصی سازی گسترده و بحران مرگ و میر در کشورهای پسا-کمونیستی" (نوشته لاورنس کینگ، دیوید استاکلر و پتریک هام) که اکتبر سال ۲۰۰۶ از سوی مؤسسه تحقیقاتی اقتصاد سیاسی دانشگاه ماساچوست منتشر گردید، چنین آمده است:

"کشورهای پسا-کمونیستی در طول دوره گذار به سرمایه داری، بحران هایی بی سابقه در مرگ و میر را تجربه کرده اند، هرچند در داخل و در بین کشورها و مناطق [مختلف] تفاوت های قابل ملاحظه ای [از نقطه نظر سطح این بحران ها] وجود داشته است. بخش عمده این تفاوت ها، هم چنان بدون توضیح باقی می ماند، با این حال الکل و فشارهای روانی به عنوان مهم ترین دلایل سقوط امید زندگی شناسایی شده اند. ما با نشان دادن این موضوع که برنامه های خصوصی سازی سریع و در مقیاس وسیع با الهام از سیاست های نئولیبرالی، عامل عمده کاهش امید زندگی بوده است، از سطح این یافته فراتر می رویم. ما پی برده ایم که خصوصی سازی های گسترده، به افزایش مرگ و میر ناشی از الکل، بیماری های قلبی و نرخ خودکشی نیز انجامید؛ همه این ها مدرک محکمی

جالب آن جاست که این اظهارات، نه از سوی "چپ"، که از سوی یکی از نهاد های شناخته شده و دست راستی آمریکا گفته شده است. [۱۱]

اواخر سال گذشته نیز خبرگزاری بی بی سی با انتشار نتایج یک نظرسنجی جهانی با عنوان "نارضایتی گسترده از سرمایه داری: بیست سال پس از سقوط دیوار برلین" به تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۰۹ اعلام کرد:

"بیست سال پس از فرو ریختن دیوار برلین، نظر سنجی بین المللی جدید سرویس جهانی BBC نشان می دهد که نارضایتی از سرمایه داری بازار آزادی گسترده است و به طور متوسط تنها ۱۱٪ در ۲۷ کشور می گویند که این سیستم به خوبی کار می کند و اعمال مقررات بیش تر ایده خوبی نیست". [۱۲] در همین گزارش آمده است که تنها ۲۵ درصد از مردم آمریکا معتقدند که سرمایه داری به خوبی کار می کند. با این حساب لابد از نظر نوری زاده، بی بی سی هم به جرگه "چپ" پیوسته است.

به علاوه، نوری زاده نه فقط از بازگو کردن شرایط داخلی این "سیستم دموکراسی" رویایی اش سر بازمی زند (و بی شرمانه خاک به چشم میلیون ها نفر از شهروندان آمریکا می پاشد که با بیکاری، تبعیض نژادی، فقر، نبود بیمه درمانی و غیره دست به گریبانند)، که حتی کوچک ترین اشاره ای هم به نتایج "صدور این دموکراسی" - چه به کشورهای اروپای شرقی و چه به کشورهای نظیر افغانستان و عراق - نمی کند. اگر او نمی گوید، من به عنوان یک "چپ"، و نتیجتاً یک دشمن سازش ناپذیر امپریالیسم، می گویم؛ آمار رسمی دولتی زیر، تا دسامبر ۲۰۰۸، شرایط فاجعه بار غالب بر عراق را از زمان حمله آمریکا و اشغال آن کشور نشان می دهد [۱۳]:

- یک میلیون بیوه زن عراقی (بنا به گزارش وزارت امور زنان عراق).

- چهار میلیون کودک یتیم عراقی (بنا به تخمین وزارت برنامه ریزی عراق).

- دو و نیم میلیون کشته عراقی (بنا به گزارش وزارت بهداشت، و پزشکی قانونی عراق).

- هشتصد هزار عراقی ناپدید شده در بازداشتگاه های مخفی مرتبط با احزاب گوناگون حاکم (بر اساس شکایت های ثبت شده در وزارت کشور عراق).

- سیصد و چهل هزار زندانی عراقی که بدون اعلام جرم، در زندان های ارتش ایالات متحده، زندان های دولت عراق، و زندان های واقع در منطقه کردستان به سر می برند (بنا به گزارش سازمان ها و آژانس های حقوق بشر عراقی، عرب، بین المللی و سازمان ملل). نیروهای اشغالگر ایالات متحده، رسماً قبول دارند



منابع و توضیحات:

[۱] متن اسکن شده این نوشته، در مطلب زیر موجود است:

www.ois-iran.com/ois-iran-۱۰۷۴-darbarahe-dr-norizadeh-wa-etthamate-ou-be-dr-sanjabi-۱۳۸۶.htm

[۲] این موضوع بسیار ساده است که جمهوری اسلامی با قرار گرفتن در پوشش ضدیت با آمریکا و انتقادات آتشی که بعضاً حتی درست هم هست، سعی می کند تا خود را در موضع مشروع و درست قرار دهد. اگر جناحی از حاکمیت (یعنی اصلاح طلبان) برای از سرگیری رابطه با آمریکا، له له می زند، جناح دیگر که خود را در باند احمدی نژاد خاмене ای نشان می دهد، سخت در تلاش است تا از موضع بالا و مشخصاً برای امتیازگیری سر میز مذاکره بنشینند. در حال حاضر شاهدیم که حتی احمدی نژاد با کمی عقب نشینی، از [شرایط آسان بازگشایی سفارت آمریکا و ایران](#) هم صحبت کرده است. بنابراین یک چیز تغییر نمی کند و آن هم مذاکره و ممانعت از بالاست، ولو در پوشش سخنان ضد غربی و گفته هایی که رنگ و بوی چپ هم دارد. جای سؤال دارد که اگر جمهوری اسلامی، در کلیت خود، رژیمی ضد امپریالیستی است، پس چگونه است که از زمان "دولت سازندگی" رفسنجانی تا دولت کنونی احمدی نژاد، تا خرخره در نسخه های تجویزی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (به مثابه دو تا از نهادها و ابزارهای اصلی امپریالیسم) فرو رفته است؟

[۳] پویان، آرمان. ["حکایت آن یک میلیارد دلار و شیرین زبانی های صدای آمریکا"](#) ۱۵ مرداد ۸۹.

[۴] Ditz, Jason. ["FBI Launching Mass Raids of Antiwar Activists' Homes"](#), Sep ۲۴, ۲۰۱۰. & <http://links.org.au/node/۱۹۰۹>

[۵] رابرتز، مایکل. ["در این سیستم، فقر همواره وجود خواهد داشت"](#)، ترجمه آرمان پویان، ۳ مهرماه ۸۹.

[۶] US Census Bureau, ["Income, Poverty and Health Insurance Coverage in the United States: ۲۰۰۹"](#) (PDF) Sep ۲۰۱۰, p.۲۲

[۷] پویان، آرمان. ["بحران سرمایه داری و چالش بیکاری در آمریکا"](#)، ۲۵ مرداد ۸۹

[۸] See: UN Department of Economic and Social Affairs, ["World Population Prospects: The ۲۰۰۸ Revision"](#) (PDF), Table A-۱۷, pp.۷۱-۷۵.

[۹] «Plutonomy» ترکیبی از دو واژه «Plutus» (خدای ثروت در یونان) و «Economy» (اقتصاد) می باشد. رک به:

است دال بر آن که خصوصی سازی گسترده، موجب افزایش فشار روانی- که خود مستقیماً به مرگ و میر بالاتر منجر شد- گردیده است. به علاوه، ما پی برده ایم که خصوصی سازی گسترده تا حدودی موجب کاهش در تعداد پزشکان، دندان پزشکان و سرانه تخت بیمارستان شده است". [۱۴]

گمان می کنم همین چند جمله کاملاً روشن و گویا باشد. با وجود تمامی این مصایب [۱۵] (آن هم به اعتراف نهادهای تحقیقاتی، مراکز آماری و خبرگزاری های رسمی دنیای سرمایه داری) مبارزه با امپریالیسم آمریکا از نظر شخصی به حقارت نوری زاده از "مد" افتاده است؛ یعنی باید تمامی این فلاکت را نظاره کرد و دم برنیآورد، چرا که او فعلاً منافعش را در کاسه لیبی و دم تکان دادن برای دولت آمریکا می بیند و نمی تواند این موضوع را رک و راست به مخاطبانش بگوید. برای توصیف اشخاصی هم چون نوری زاده، که ذره ای شرافت در کل پیکرشان باقی نمانده است، هیچ چیز به گویایی این شعر از زنده یاد اخوان ثالث در ذهن ندارم:

« ای درختان عقیم ریشه تان در خاک های هرزگی مستور

یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان رُست نتواند

ای گروهی برگ چرکین تار چرکین بود

یادگار خشکسالی های گردآلود

هیچ بارانی شما را شست نتواند»

۵ مهرماه ۸۹





فرانسه ۲۰۱۰، تداوم مبارزه



مرجان ریاضی

سه شنبه ۱۹ اکتبر ۲۰۱۰ (۲۷ مهر ۱۳۸۹) کارگران و دانشجویان فرانسوی در تداوم اعتصابات هفته پیش بار دیگر به پا می‌خیزند! این اعتراضات توده‌ای سال ۲۰۱۰، تداعی اعتصابات سال ۱۹۶۸ در فرانسه است. اعتصابات کارگران و دانشجویان در آن زمان بنیاد دولت سرمایه‌داری «ژنرال چارلز دوگل» را تکان داده و آن ژنرال دست راستی را مجبور به فرار کرد! این بار هدف اعتصابیون عقب راندن سیاست‌های ضد کارگری دولت محافظه کار «نیکولای سارکوزی» است. بنا بر ادعای پلیس فرانسه در پنجمین روز تظاهرات اعتراض آمیز (شنبه ۱۶ اکتبر - ۲۴ مهر) به تصمیم دولت برای افزایش سن بازنشستگی، بیش از ۸۰۰ هزار نفر شرکت کردند. اما ادعای پلیس فرانسه فاقد ارزش است. پلیس یک نظام سرمایه‌داری همواره مدافع سرمایه‌داران است و به کذب حرکت‌های توده‌ای را بی اعتبار می‌کند. بنا بر نهادهای مستقل کارگری بین ۲/۵ تا ۳ میلیون نفر در این اعتراضات حضور یافتند (این رقم بسیار نزدیک تر به واقعیت است).

اعتصابات چند روزه کارگران در فرانسه حامل یک پیام رسا برای تمامی کارگران جهان بود: اتحاد و اعتصاب کارگران در عرض تنها چند ساعت می‌تواند قدرتمندترین نظام‌های سرمایه‌داری جهان را به زانو در آورد. این اعتصابات کارگری که حمایت دانشجویان را نیز به همراه داشت، تمامی وزرای کابینه سارکوزی را سخت نگران و ملتهب کرده است. برای نمونه: وزارت حمل و نقل فرانسه هشدار داده است که "اعتراضات و اعتصابات اخیر فعالیت بیشتر پالایشگاه‌ها را مختل کرده و برخی فرودگاه‌ها از جمله فرودگاه شارل دوگل تنها به اندازه چند روز ذخیره سوخت دارد". یک سخنگوی دولت فرانسه گفت که "مسئولان برای تامین سوخت هواپیماها در تلاش هستند". کریستین لگارد وزیر اقتصاد فرانسه هم از مردم خواست آرامش خود را حفظ کنند.

در روز شنبه ۲۴ مهر هزاران دانش آموز و دانشجو به تظاهرات کنندگان پنجمین روز این اعتراضات پیوستند. سازمان‌های

<http://www.zmag.org/znet/viewArticle/۱۵۷۰۹>

[۱۰]

<http://blogs.wsj.com/wealth/۲۰۰۷/۰۱/۰۸/plutonomic/s/>

[۱۱] شاید بد نباشد در این جا اشاره ای بکنم به این موضوع که درست در روز دوشنبه، ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۹ (که به خاطر کاهش ۶۸۰۰۰ مورد از مشاغل، در مطبوعات به "دوشنبه خونین" معروف گشت) گزارش شد که سیتی گروپ (Citigroup) قصد دارد، به عنوان نهادی مشمول "بسته نجات"، برای مدیران رده بالای خود یک جت خصوصی به مبلغ ۴۵ میلیون دلار خریداری کند!

<http://www.marxist.com/us-bloody-monday-and-changing-consciousness.htm>

[۱۲]

http://www.globescan.com/news_archives/bbc۲۰۰۹_berlin_wall/bbc۰۹_berlin_wall_release.pdf

[۱۳] البغدادی، صباح. "ترازنامه دموکراسی آمریکایی در عراق"، ترجمه ع. سهند.

[۱۴] King, Lawrence. Stuckler, David. Hamm, Patrick. "Mass Privatization and the Post Communist Mortality Crisis" (PDF) Political Economy Research Institute, University of Massachusetts Amherst, Oct ۲۰۰۶, p. ۱

در صفحات ۲۶-۲۷، برنامه خصوصی سازی گسترده (mass-privatization)، برنامه ای تعریف می شود که طی آن مالکیت حداقل ۲۵ درصد از بنگاه های بزرگ متعلق به دولت از طریق کوپن شهروندی (Citizen Voucher) و بخشش کالاها/خدمات رایگان به کارمندان داخل بنگاه ها (Giveaway)، به بخش خصوصی منتقل شده باشد.

[۱۵] چندیست که برخی مفسرین و کارشناسان ریز و درشت صدای آمریکا-که از قرار معلوم حتی ابتدایی ترین آشنایی را با امور داخلی مملکت خودشان هم ندارند تا چه رسد به امور اروپا و آمریکا- در مواجهه با این مصایب غیر قابل انکار، دست به دامن این یک جمله می شوند: "به هر حال سیستم دموکراسی هم بی نقص نیست" (!) گمان می کنم آدم باید در نازل ترین سطح بهره هوشی باشد تا بتواند با یک چنین استدلالی خود را قانع کند.



معدنچیان شیلی و بحران سرمایه داری

مرجان ریاضی، ۲۴ مهر ۱۳۸۹

«وال استریت ژورنال» نشریه سرمایه داری آمریکایی دیروز اعلام کرد که "سرمایه داری معدنچیان شیلی را نجات داد!" این سخنان کاملاً دور از واقعیت است. بر خلاف نظریه پردازان این مجله؛ این نظام سرمایه داری بود که این بلا در وهله اول بر سر معدنچیان شیلی (و هزارها معدنچی دیگر در سراسر جهان) آورد. سؤالی که هیچیک از این نظریه پردازان بورژوا به آن پاسخ نمی دهند اینست که: "چرا در قرن بیست و یکم، باید چنین معدن‌هایی اصولاً وجود داشته باشند؟" آیا دول سرمایه داری نمی توانند مسایل ایمنی این معادن را حل کنند؟ پاسخ روشن است. بدیهی که سرمایه داران شیلی از جمله رئیس جمهور آن که یکی از میلیاردهایی شیلی است، جایگزینی معادن و حتی حل مسئله ایمنی برایشان "سودآورد" نمی باشد! کشته شدن چند معدنچی ارزش کمتری برای آنها دارد تا صرف مخارجی برای بهبود وضعیت آنان. در واقع یکی از سرکوبگران کارگران شیلی در دوره پیش همین آقای رئیس جمهور بوده است. اما از سوی دیگر، آنچه مردم جهان در اطراف معدن سن خوزه در شیلی شاهد آن بودند، نمایشی از وحدت و همبستگی بین مردم و دولت شیلی برای نجات سی و سه معدنچی گرفتار بود. با سرازیر شدن پیام حمایت و کمک های مردم به خانواده های معدنچیان که در اطراف معدن چادر زده بودند، این محل "اردوگاه امید" نام گرفت، اما پیوند مردم شیلی با معدنچانی که در عمق ۶۲۲ متری زمین گرفتار شده بودند ریشه عمیق تری دارد که به تحولات سی سال گذشته این کشور بازمی گردد که در حافظه تاریخی بسیاری از مردم شیلی هنوز زنده مانده است. پس از کودتای خونین نظامیان در سال ۱۹۷۳ و کشته شدن رئیس جمهوری منتخب سالوادور آلنده، حکومت وحشت و سرکوب برقرار شد. احزاب سیاسی منحل و فعالان سیاسی بازداشت، زندانی و شکنجه شدند. بنا بر آمار رسمی دست کم سه هزار دانشجو، روشنفکر و فعال سیاسی شیلی اعدام و ناپدید شدند که مسبب آن همین سرمایه داران کنونی بودند. بسیاری دیگر به کشورهای دیگر گریختند و نظامی ها حتی به قتل مخالفان خود در خارج از شیلی دست زدند. در آغاز دهه ۱۹۸۰ که دوره سخت رکود اقتصادی در شیلی بود، جنبش های مدنی فعالیت خود را شدت بخشیدند، اما آنچه کمر استبداد نظامیان را خم کرد اعتصاب کارگران معادن مس و طلا بود که به صورت پشتوانه محکم جنبش زنان، دانشجویان و گروه های چپ گرا در آمد. در پی اعتصاب های گسترده، ژنرال پینوشه وادار به برگزاری رفراندومی شد که در آن تمام مردم شیلی به ادامه حکومت نظامی نه گفتند و دولت دیگری در سال ۱۹۹۰ به روی کار آمد. اما برکناری به مفهوم برکناری سرمایه داران زمان پینوشه نبود. سرمایه داری کماکان برای استثمار کارگران و پر کردن جیب های خود باقی ماندند. نجات معدنچیان به دست خود آنها صورت گرفت و نه سرمایه داران استثمارگر در شیلی. همبستگی کارگران شیلی در این دو ماه گذشته با خانواده شان و همراه با معدنچیان سراسر جهان راه را برای اجحافات سرمایه داری و ایجاد یک حکومت عادلانه کارگری می تواند هموار کند. تنها راه حل نهایی این قبیل حوادث برچینن نظام سرمایه داری بدست دست های پرتوان کارگران و برقرار دولت کارگری در راستای یک نظام سوسیالیستی است.

کارگری برای انجام بیش از دویست تظاهرات در سراسر فرانسه فراخوان دادند. شرکت تراپیل که اداره لوله های سوخت رسانی به فرودگاه های پاریس را بر عهده دارد به رسانه های فرانسه گفته است که "تامین سوخت، متوقف شده و فرودگاه شارل دوگل ممکن است اوایل هفته آینده دیگر سوختی برای هواپیماها نداشته باشد". سخنگوی وزارت حمل و نقل روز شنبه به خبرگزاری فرانسه گفت که "ذخایر موجود تا اواخر روز دوشنبه یا اوایل روز سه شنبه به پایان می رسد!" همه ۱۲ پالایشگاه فرانسه تحت تاثیر این اعتصابات قرار گرفته است. ده پالایشگاه تعطیل شده و یا در آستانه تعطیلی است.

علل این اعتراضات اجحافات دولت سارکوزی علیه کارگران فرانسه است. در اثر تغییراتی که به منظور صرفه جویی در هزینه های دولت فرانسه در نظر گرفته شده است، حداقل سن بازنشستگی از ۶۰ سالگی به ۶۲ سالگی افزایش می یابد. حد اقل سن بازنشستگی برای دریافت حقوق کامل بازنشستگی نیز از ۶۵ سالگی به ۶۷ سالگی افزایش می یابد. نیکولا سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه می گوید که با توجه به افزایش متوسط طول عمر، شمار افراد سالخورده در فرانسه در حال افزایش است و دولت ناچار است برای تامین هزینه های خود سن بازنشستگی را افزایش دهد. کلیات این تغییرات در سنا تصویب شده و قرار است جزئیات آن روز ۲۰ اکتبر ۲۰۱۰ به رای گذاشته شود. اما این ادعاها همه بی اساس هستند. دولت سارکوزی تنها کافی است مالیات ها درآمدهای شرکت های چند میلیتی فرانسوی (مانند شرکت توتال) را افزایش داده تا کلیه کمبودهای هزینه های بازنشستگان را جبران کند. اما چنین نخواهد کرد، زیرا او یکی از راست ترین سیاستمداران فرانسوی است که به طور کامل مدافع حفظ نظام سرمایه داری و حمایت از سرمایه داری بزرگ فرانسوی است.

از سوی دیگر این تهاجمات مرتبط به سیاست های بین المللی نظام های سرمایه داری است، که خود ناشی از بحران عمیق سرمایه داری در سطح جهانی است. این تهاجمات در یونان و بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی به راه افتاده است. کارگران یونان در هفته های پیش پاسخ این بی عدالتی ها را با راه اندازی تظاهرات چند صد هزار نفری در سراسر شهرها و درگیر با پلیس ضد شورش یونان داده و مبارزاتشان ادامه دارد. در سایر کشورها نیز کارگران و زحمتکشان چنین مقاومت هایی را دنبال خواهد کرد.

اما کارگران و دانشجویان برای تحقق مطالباتشان و عقب راندن نظام های سرمایه داری باید رهبری این مبارزات را خود به دست گیرند و اعتمادی به اتحادیه های کارگری رفرمیستی نداشته باشند. زیرا رهبران اتحادیه های کارگری (س.ژ.ت، س.اف.دی.ت و غیره) در نهایت با دولت سارکوزی از در سازش بر خواهند آمد و پشت کارگران را خالی خواهند کرد. تنها رهبری مستقل کارگران همراه با متحدانشان (دانشجویان و مهاجرین مبارز) می تواند؛ مبارزه را به پیش و به انتها ببرد.



گرین اسپن و بحران سرمایه داری

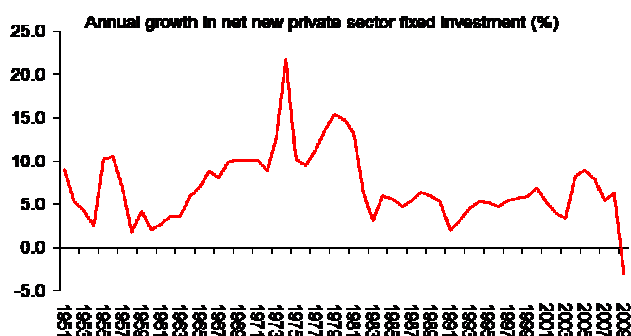
مایکل رابرتز، ۸ اکتبر ۲۰۱۰
ترجمه: آرمان پویان

متحد، در حال حاضر ۱۰ درصد بیش تر از سال ۲۰۰۸ است، هرچند هنوز پایین تر از نقطه اوج سال ۲۰۰۶ قرار دارد. اما، مشکل اصلی این جاست که درآمدهای حاصل از فروش، هم چنان ۶ درصد پایین تر از سطوح سال ۲۰۰۸ قرار دارد.

در شرایط فعلی، که از یک سو شک و تردید نسبت به رشد فروش در آینده وجود دارد و از سوی دیگر، هم ظرفیت قابل ملاحظه ای برای استفاده باقی مانده است^(۳) و هم مقادیر زیادی بدهی مالی برای پرداخت وجود دارد^(۴)، سرمایه داران به سرمایه گذاری در ظرفیت جدید برای رشد اقتصاد دست نخواهند زد. ضمناً همان طور که یکی از مفسرین اقتصادی خاطر نشان ساخته است "شرکت ها روی هیچ چیزی به جز [هزینه های] ضروری تعمیر و نگهداشت، بیش تر خرج نمی کنند." (هاوارد سیلوربلت، تحلیل گر ارشد در S&P)

به علاوه، میزان سرمایه گذاری خالص شرکت ها (یعنی بعد از کسر استهلاک) در دارایی های ثابت، برای نخستین بار از زمان آغاز ثبت این داده ها، منفی شده است.

رشد سالانه در خالص سرمایه گذاری ثابت جدید بخش خصوصی

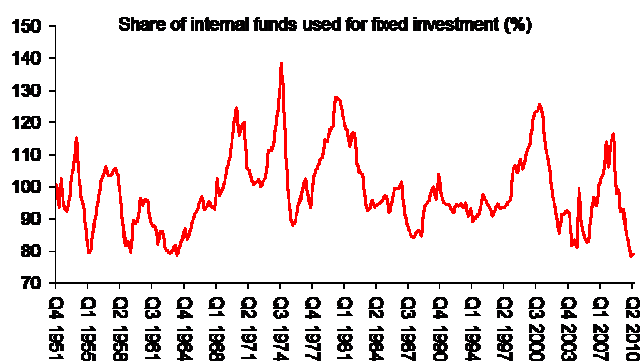


سرمایه گذاری در ظرفیت تولیدی، عامل کلیدی در رشد پایدار است. البته من برخلاف طرفداران تئوری مصرف ناکافی (Underconsumptionist) اعتقاد ندارم که دوره های رونق و رکود به دلیل افزایش و کاهش در هزینه ها و مخارج کارگران رخ می دهد. دوره های رکود، هرگز با سقوط در هزینه های مصرفی ایجاد نمی شوند، اگرچه چنین هزینه هایی بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی (GDP) را تشکیل می دهد. در عوض، این سرمایه گذاریست که به سرعت تنزل پیدا می کند، و با این تنزل، سطح کل فعالیت ها و مشاغل را پایین می آورد (و نهایتاً به افزایش هزینه های مصرفی می انجامد).

رابرت هیگز، از مؤسسه ایندپندنت در کالیفرنیا، به درستی این نکته را نشان می دهد که مخارج و هزینه های مصرفی به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی، در واقع طی دوران رکود بزرگ اخیر افزایش یافت؛^(۵) به طوری که از ۶۹.۲ درصد در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷، به ۷۱ درصد در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۹ رسید. بالعکس، سرمایه گذاری داخلی خصوصی آمریکا، در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۶ و با رسیدن به ۲.۳ تریلیون دلار (به دلار سال ۲۰۰۵) - معادل ۱۷.۵ درصد تولید ناخالص داخلی - به نقطه اوج رسید. اما تا سه ماهه دوم سال ۲۰۰۹، با ۳۶ درصد

الن گرین اسپن*، با استقبال چندان خوبی در نوشته های من رو به رو نشده است. در واقع، هم من - به خصوص در مقاله "دلایل رکود بزرگ"^(۱) و هم دیگران مفصلاً به خدمت ایشان رسیده ایم. با این وجود، مقاله اخیر گرین اسپن^(۲) با عنوان "ترس، بهبود اقتصادی آمریکا را تضعیف می کند" (مندرج در فایننشال تایمز، ۶ اکتبر ۲۰۱۰) حاوی نکات و داده های بسیار مهمی بود. به گفته گرین اسپن، این که شرکت های سرمایه داری برای بازگرداندن مشاغل اقدام به سرمایه گذاری بیش تر خواهند کرد یا خیر، به اطمینان آن ها از روند بهبود اقتصادی، و تمایل مردم و سایر شرکت ها به خرید بیش تر از کالاها یا خدمات آن ها بستگی دارد. یک ابزار خوب برای نشان دادن و اندازه گیری این تمایل به سرمایه گذاری، آن گونه که گرین اسپن می گوید، به مقادیر وجوه نقدی که وارد شرکت می شود، بازمی گردد. یعنی چه مقدار از این وجوه، به جای آن که در حساب های سپرده بانکی قرار گیرد یا صرف باز خرید سهام شرکت** یا اسپیکولاسیون در بازارهای مالی شود، برای سرمایه گذاری مجدد در کارخانه، تجهیزات و مواد خام مورد استفاده قرار می گیرد.

به همین منظور، می توان از نسبت سرمایه گذاری شرکتی آمریکا در دارایی های ثابت، به جریان وجوه داخلی شرکت استفاده کرد***. در حال حاضر، این نسبت برای اقتصاد آمریکا به شکل زیر است:



همان طور که ملاحظه می کنید درصدی از وجوه نقدی شرکت های غیرمالی که به مصارف سرمایه گذاری می رسد، به کم ترین سطح خود در طول تمامی این سال ها، یعنی ۷۹ درصد رسیده است. سرمایه داران آمریکا، دست کم فعلاً علاقه ای به سرمایه گذاری در ظرفیت جدید ندارند. مطمئناً حجم سود از دوره عمق رکود در اواسط سال ۲۰۰۹ تاکنون به شدت افزایش داشته است، هرچند این مسأله به اخراج میلیون ها نفر از مردم آمریکا، تعطیلی واحدهای غیرسودآور، انتقال محل کار به نواحی ارزان تر و تشدید شرایط کاری کارمندان موجود بازمی گردد. در نتیجه سوددهی افزایش داشته است. حجم سودها در ۵۰۰ شرکت برتر ایالات



**** چنان چه یک شرکت، اقدام به خرید سهام شرکت خود کند، به این عمل باز خرید سهام (Share Buyback یا Stock Repurchase) می گویند.** در برخی کشورها، من جمله ایالات متحده و انگلستان، شرکت ها می توانند بخشی از سهام خود را به منظور نگهداری برای فروش مجدد یا ابطال، باز خرید کنند. اگر سهام باز خرید شده، برای مدت محدود یا نامحدودی و برای استفاده در آینده یا فروش نگهداری شود، به آن سهام خزانه (Treasury Stock) می گویند. به سهام باز خرید شده، هیچ گونه حقوقی مانند حق رأی، دریافت سود و مبالغ تسویه تعلق نمی گیرد. معمولاً شرکت ها سهام خود را برای استفاده در طرح های باز نشستگی و مزایای جبرانی خدمات کارکنان، جایگزینی برای پرداخت سود نقدی- که ممکن است تأثیر مثبت روی قیمت سهام شرکت نیز داشته باشند-، ایجاد تقاضا برای سهام شرکت، اصلاح ساختار سرمایه و حقوق صاحبان سهام، کسب مزیت مالیاتی، افزایش درآمد هر سهم (earnings per share) از طریق کاهش سهام در دست مردم و ... باز خرید می کنند. اما هدف مهم دیگر استفاده از باز خرید سهام به عنوان یک "ابزار مالی" جدید، حفظ قیمت سهام در شرایط بحرانی است.

برای باز خرید سهام، روش های متفاوتی وجود دارد که شناخته شده ترین آن ها روش باز خرید از بازار (Open Market)، حراج هلندی (Dutch Auction)، باز خرید از طریق مزایده به قیمت ثابت (Fixed Price Tender Offer) و باز خرید خارج از بازار با مذاکرات خصوصی (Private Negotiations) هستند. در روش نخست، سهام با انجام معامله در بازار سهام و به قیمت های جاری بازار و در رقابت با سایر سرمایه گذاران صورت می گیرد. روش دوم، حراج هلندی، به شرکت اجازه می دهد تا در مدت زمان و دامنه قیمتی معین، تعداد سهام مشخصی از سهام داران خریداری کند. روش سوم، پیشنهاد یک باره برای خرید تعداد معینی سهام به قیمت ثابت و مشخص (معمولاً بالاتر از قیمت بازار) است و در روش آخر، خرید سهام خارج از بازار و از سهام داران خاصی صورت می گیرد.

طی قریب به بیست سال گذشته، استفاده از ابزار مالی "باز خرید سهام" در ایالات متحده به شدت رواج یافت (از ۵ میلیارد در سال ۱۹۸۰، به ۳۴۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵). رجوع کنید به:

www.iranbourse.com/Portals/1/r&d/report/repurchase-rules.pdf

http://en.wikipedia.org/wiki/Share_repurchase

***** مطابق با تعریف اداره تحلیل اقتصادی (BEA)- وابسته به وزارت بازرگانی ایالات متحده- منابع مالی داخلی موجود در شرکت ها برای انجام سرمایه گذاری، در واقع جریان پولی حاصل از تولیدات جاری (خالص جریان پولی ای که با ارزش دارایی ها تعدیل می گردد) می باشد.**

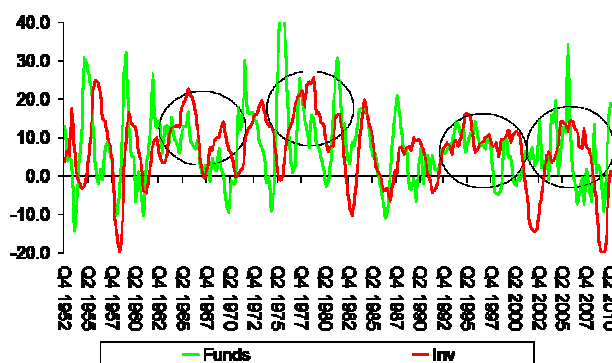
<http://www.bea.gov/newsreleases/national/gdp/2010/q1/q1rd.pdf>

توجه داشته باشید که در این جا صرفاً منابع مالی داخلی شرکت های "غیر مالی" (non-financial corporate company) مدنظر است، چرا که اصولاً بخش مالی، سرمایه گذاری چندانی روی دارایی های واقعی مولد انجام نمی دهد.

کاهش، به رقم ۱.۴۵ تریلیون دلار، معادل ۱۱.۳ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا، تنزل یافت.

مشکل اصلی اینست که سرمایه گذاری ناخالص خصوصی، هم چنان بیش از ۲۰ درصد پایین تر از نقطه اوج قرار دارد. این درحالیست که سرمایه گذاری خالص خصوصی، به طور فاجعه باری دو سوم پایین تر از نقطه اوج پیشین خود قرار دارد. تنها مشکلی که وجود ندارد، هزینه های مصرفیست. مصرف شخصی در ایالات متحده، عملاً در بالاترین سطح خود در طول سالیان گذشته، یعنی نزدیک به ۹.۳ تریلیون دلار (به دلار سال ۲۰۰۵، تعدیل شده با تورم) قرار دارد. آن چه اهمیت دارد، سوددهی انتظاری هر سرمایه گذاری جدید است.

به علاوه، وقتی شما رشد سودهای شرکتی در ایالات متحده (جریان های وجوه نقد) را با سرمایه گذاری مقایسه می کنید، متوجه می شوید که سود، سرمایه گذاری را هدایت می کند. هر زمان که مجموع سود (نمودار سبز) به طور مشخص و قابل ملاحظه ای سقوط می کند، در پی آن نیز کاهش و رکود در سرمایه گذاری (نمودار قرمز) به وجود می آید.



منابع:

(۱) <http://thenextrecession.files.wordpress.com/2010/09/the-causes-of-the-great-recession.pdf>

(۲) <http://www.ft.com/cms/s/0/4024339a-d11a-11d1-96d1-00144feabdc0.html>

(۳) به مطلب "بهره برداری از ظرفیت، و نرخ سود" (۱۶ سپتامبر ۲۰۱۰) رجوع کنید.

(۴) به مطلب "آمریکا، در حال گرفتن رژیم بدهی" (۶ اکتبر ۲۰۱۰) رجوع کنید.

(۵) <http://www.independent.org/newsroom/article.asp?id=2895>

توضیحات مترجم:

* رئیس بانک مرکزی آمریکا در طی سال های ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۶.



ثابت به هنگام بکارگیری و استفاده از تکنولوژی جدید است. بین سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷، این تأثیرات متقابل به حدی بزرگ بود که افزایش نرخ سود را ممکن می ساخت. با این وجود، از سال ۱۹۹۷، میل اجتناب ناپذیر نرخ سود به کاهش، دست کم در ایالات متحده، خود را مجدداً نشان داد.

اگر این توضیح درست باشد، باید انتظار داشت که سرمایه داری در دوره هایی از کاهش سوددهی، شروع به ایجاد "سرمایه اضافی" یا ظرفیت در صنعت کند و دوره های افزایش سوددهی، خلاف این موضوع رخ دهد.

دیروز آخرین ارقام مربوط به نرخ استفاده از ظرفیت صنعتی منتشر شد. این ارقام نشان می دهد که در دوره نزولی بودن نرخ سود از ۱۹۴۶ تا ۱۹۸۲، نرخ استفاده از ظرفیت (بدون در نظر گرفتن اثرات سیکل تجاری و رکودها) کاهش یافت. به عبارت دیگر، ظرفیت نسبت به سود ایجاد شد، یا سرمایه داران آمریکا به "مازاد سرمایه گذاری" پرداختند (که یعنی ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش یافت).

نمودار نرخ استفاده از ظرفیت، کل صنایع - ۱۹۶۷ تا ۲۰۱۰ (بانک مرکزی آمریکا)

در دوره افزایش سوددهی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷، استفاده از ظرفیت باثبات بود و یا به آرامی افزایش داشت، که این امر خود به کاهش در ترکیب ارگانیک سرمایه یا سرمایه گذاری ناکافی اشاره داشت. از سال ۱۹۹۸، سوددهی و البته نرخ استفاده از ظرفیت رو به کاهش بوده است. در حال حاضر یک روند نزولی بلند مدت در نرخ استفاده از ظرفیت وجود دارد، همان طور که در سوددهی نیز وجود داشته است.

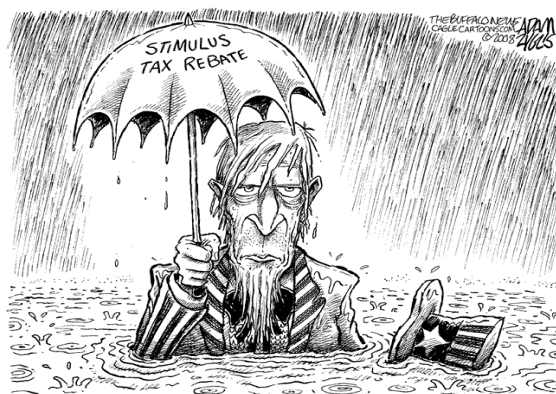
البته به خاطر داشته باشید که در این جا متغیر مستقل، ترکیب ارگانیک سرمایه (و نرخ استفاده از ظرفیت) و متغیر وابسته، سوددهی است.

منبع مقاله:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2010/09/16/capacity-utilisation-and-the-rate-of-profit>



"بهره برداری از ظرفیت" و نرخ سود



مایکل رابرتز، ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۰

برگردان: آرمان پویان

دولت آمریکا، هر ماه مقادیر استفاده از ظرفیت صنعتی موجود (یعنی کارخانجات و تجهیزات) را به صورت درصدی از کل ظرفیت، محاسبه و منتشر می کند. آن چه این ارقام را جالب می کند اینست که به کمک آن می توان دید که چه میزان اضافه ظرفیت نسبت به فروش سودآور، در حال شکل گیری در یک اقتصاد سرمایه داریست.

من در کتاب خود، **رکود بزرگ**، و هم طی نوشته های متعددی که در وبلاگم منتشر نمودم، ادعا کرده ام که متوسط نرخ سود در اقتصاد سرمایه داری در سیکلی حرکت می کند که فازهای صعودی و نزولی آن، هر یک ۱۶ الی ۱۸ سال هستند. از سال ۱۹۴۶، ما شاهد یک سیکل کامل بوده ایم، که فاز صعودی آن از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۵ بود و متعاقباً فاز نزولی آن بین سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۲ قرار داشت. به دنبال این فاز نزولی، یک فاز صعودی جدیدی وجود داشت که از سال ۱۹۸۲ آغاز و به سال ۱۹۹۷ ختم شد؛ بدین ترتیب، فاز نزولی کنونی - که خود از سال ۱۹۹۷ آغاز شده است - احتمالاً تا ۲۰۱۴-۲۰۱۶ (؟) ادامه خواهد داشت.

به عقیده من علت اصلی این سیکل، حرکت ادواری (سیکلی) همان چیز است که مارکس ترکیب ارگانیک سرمایه نامید؛ یعنی افزایش و کاهش ارزش سرمایه ثابت (کارخانجات و تجهیزات) نسبت به ارزش نیروی کار (دستمزدها و مجموع پرداختی به کارکنان). در دوره ای که نرخ سود از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۲ کاهش یافت، ترکیب ارگانیک سرمایه شاهد افزایش بود، و بین سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷ عکس این موضوع رخ داد.

البته عوامل دیگری هم وجود دارد که روی نرخ سود تأثیر می گذارد؛ عواملی که مارکس آن ها را تأثیرات متقابل (خنثی کننده) نامید. دو تا از مهم ترین این تأثیرات، یکی افزایش نرخ ارزش اضافی (یا استثمار نیروی کار) و دیگری کاهش ارزش سرمایه



فقر در آمریکا

"با این سیستم"، فقر همواره وجود خواهد داشت

مایکل رابرتز، ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰

ترجمه: آرمان پویان

اند؛ یعنی اکنون ۱۵ میلیون آمریکایی دیگر وجود دارند که ناگزیر باید به پرداخت های رفاهی، خدمات درمانی سالخوردگان و بُن غذا تکیه داشته باشند. (دو مورد آخر، اقلام غیر نقدی ای هستند که در این داده ها به حساب نمی آیند) (۴)

رکود بزرگ، شاهد از دست رفتن ۸ میلیون شغل - که احتمالاً هرگز بازگشتی هم نخواهد داشت - و ضمناً کاهش شدید نرخ های دستمزد، ساعات کار و حقوق مستمري، بوده و همین موضوع به افزایش نرخ فقر کمک کرده است.

مطابق با [مطالعه جدید](#) ایزابل ساوهِیل و امیلی مونیوا در انیستیتی بروکینگز، انتظار می رود که نرخ فقر تا پیش از پایان این دهه، به سطح بی سابقه ۱۶ درصد برسد.

در جمع بندی مطالعه این متخصصین در زمینه فقر، چنین آمده است:

"طبق داده های جدیدی که اخیراً از سوی اداره سرشماری منتشر شد، سال ۲۰۰۹، ۱۴.۳ درصد از مردم آمریکا در فقر به سر می برده اند. در سپتامبر سال ۲۰۰۹، ما به [تحلیلی](#) پرداختیم که در آن، تغییرات نرخ فقر در طول چند سال آتی را بر پایه برآوردهای نرخ بیکاری و رابطه تخمینی نرخ فقر و نرخ بیکاری، شبیه سازی نمودیم. در این جا ما مختصراً تحلیل مزبور را به روز کرده ایم.

ماحصل این تحلیل اینست که طی چند سال آتی، رکود احتمالاً تأثیر شدیدی بر فقر خواهد داشت. شبیه سازی های ما نشان می دهد که نرخ فقر کلی از ۱۲.۵ درصد در سال ۲۰۰۷، به حدوداً ۱۶ درصد تا سال ۲۰۱۴ خواهد رسید و نرخ فقر کودکان نیز از ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۷ به حدوداً ۲۶ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش پیدا خواهد کرد و این موضوع، مجموعاً ۱۰ میلیون نفر و ۶ میلیون کودک را تا اواسط دهه جاری، به صفوف فقرا اضافه خواهد نمود.

با وجود آن که شبیه سازی ما به طور دقیق نرخ فقر سال ۲۰۰۹ را پیش بینی کرده بود، اما تأکید می کنیم که تخمین های ارائه شده در این جا، به احتمال بسیار قوی کم تر از میزان واقعیست، چرا که ما از میزان و شدت تأثیرات رکود کنونی بر بیکاری ساختاری در آینده، بی اطلاع هستیم."

چه نشانه ای ترسناک تر از این می تواند برای یک سیستم سرمایه داری در "بزرگ ترین اقتصاد بازار آزاد دنیا" وجود داشته باشد؟

آخرین آمارهای منتشره از سوی اداره سرشماری ایالات متحده (۱)، نشان می دهد که نرخ فقر رسمی این کشور، به مرز ۱۴.۳ درصد، معادل تقریباً ۴۴ میلیون نفر، رسیده است. (۲) در این گزارش، آستانه فقر به صورت درآمد کم تر از ۲۱،۹۵۴ دلار برای یک خانواده چهار نفره و ۱۰،۹۵۶ دلار برای یک نفر، تعریف شده است. هر دو رقم تعیین شده، بسیار پایین است. (۳) بسیاری از مردم آمریکا با درآمدهایی بالاتر از این ارقام هم به سختی درگیر تأمین مایحتاج خود هستند. بنابراین، این نرخ فقر بسیار کم تر از میزان واقعی برآورد شده است.

شمار افراد فقیر و نرخ فقر: ۱۹۵۹ تا ۲۰۰۹



US Census Bureau, "Income, Poverty and Health Insurance Coverage in the United States: ۲۰۰۹", Sep ۲۰۰۹, p. ۱۴

با این همه، در حال حاضر نرخ فقر رسمی به بالاترین سطح خود از سال ۱۹۹۴ به این سو رسیده است، و هر چند هنوز به سطوح اوایل دهه ۱۹۸۰ نرسیده، اما چندان هم از آن فاصله ندارد. در حقیقت، نسبت افراد فقیر به کل جمعیت، بسیار نزدیک به همین نسبت در ۳۰ سال پیش است.

اگر به جای این نسبت، به ارقام مطلق فقر نگاه کنیم، می بینیم که طی این دوره، قریب به ۱۵ میلیون نفر به شمار فقرا اضافه شده



توضیحات مترجم:

پیش گفتار مازیار رازی

به تاریخ انقلاب روسیه اثر لئون تروتسکی



کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» را می توان بزرگترین اثر تاریخی در مورد عظیم ترین واقعه ی تاریخی بشر، یعنی انقلاب روسیه، معرفی کرد. نویسنده ی این کتاب شخص "بی طرف" یا "ناظری بر وقایع" و یا یک مورخ تنها نبوده است. لئون تروتسکی رهبر انقلاب روسیه، یار لنین و سازمان دهنده ی قیام اکتبر ۱۹۱۷، شخصی است که در کلیه ی وقایع انقلاب روسیه شرکت فعال و تعیین کننده داشته است. او با درک عمیق خود از اوضاع و تسلط کاملش بر مارکسیزم در این کتاب، تاریخ را چنان توضیح داده است.

«ایزاک دویچر» مورخ معروف، در مورد این کتاب می نویسد: "من کاملاً موافقم که شاید این عظیم ترین کتاب اروپائی در قرن بیستم باشد." خواننده با مطالعه ی این کتاب در خواهد یافت که اگر دویچر کوتاهی نکرده باشد حداقل کلام را گفته است.

نویسنده ی این کتاب یعنی لئون تروتسکی شخصی ناشناخته ی نیست. او رئیس شورای کارگران پتروگراد در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، سازمان دهنده ی قیام اکتبر ۱۹۱۷، وزیر امور خارجه ی اولین حکومت شوروی، سازمان دهنده ی ارتش سرخ بوده است. همین تاریخچه ی کوتاه معرف یک انقلابی است که در یک دوره ی تاریخی از انقلاب ها و پیروزی ها و شکست ها شرکت داشته است و آن هم در رهبری آن.

لئون تروتسکی هم چنین یک دوره ی تاریخی را که پس از پیروزی انقلاب روسیه به وجود آمد و انحطاط حزب بلشویک به رهبری استالین و از بین رفتن برخی از دست آوردهای انقلاب در روسیه را به دنبال داشت، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار داد و آثار بسیاری در این باره به نگارش در آورد. در این دوره آثار

(۱) برای دریافت این گزارش با عنوان "درآمد، فقر، و پوشش بیمه سلامتی در ایالات متحده"، به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.census.gov/prod/۲۰۱۰/pubs/p۶۰-۲۳۸.pdf>

(۲) بنابر گزارش مذکور، طی سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، نرخ فقر و شمار افراد بیکار به ترتیب، ۱.۹ درصد و ۶.۳ میلیون نفر افزایش یافت؛ در همین دوره، نرخ فقر کودکان، ۲.۷ درصد و تعداد کودکان فقیر، حدوداً ۲.۱ میلیون نفر افزایش داشت. (همان، ص. ۱۴)

(۳) درآمد متوسط واقعی خانوار در سال ۲۰۰۹، ۴۹.۷۷۷ دلار تخمین زده شده است که میزان آن از سال ۲۰۰۷ (۵۱.۹۶۵ دلار)، ۴.۲ درصد کاهش یافته است. (همان، ص. ۷)

(۴) داده های مربوط به درآمد که به وسیله اداره سرشماری ایالات متحده در ضمیمه اجتماعی و اقتصادی سالانه (ASEC) جمع آوری شده است، آن بخش از درآمد پولی (به استثنای دریافت های پولی خاص، مانند سود سرمایه) را که پیش از پرداخت بابت مالیات بر درآمد شخص، تأمین اجتماعی و غیره دریافت می شود، در نظر می گیرد. به همین جهت، درآمد پولی این موضوع را که برخی خانواده ها از مزایای غیرنقدی- همچون بُن غذا، مزایای درمانی، مسکن سوبسیدی و غیره- بهره مند می شوند، نشان نمی دهد. (همان، ص. ۳۱)

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/۲۰۱۰/۰۹/۲۰/the-poor-are-always-with-us-under-this-system/>





داده بودند، با وجود حضور آنها در ارکان قدرت، به زمانی دیگر موکول می شد و آنها در خطر سرکوب بوسیله ی بعضی از ضد انقلابیون قرار داشتند. برای ارتش و ناوگان نیز موقعیت بدتر شده بود چراکه آنها از طرفی، درگیر یک جنگ بی نتیجه بودند و از طرف دیگر در خدمت دشمنان طبقاتی خود قرار داشتند. وضعیت برای بورژوازی نیز بدتر شده بود چراکه موقعیت اش هر روز بیشتر بخاطر متلاشی شدن سیستم حمل و نقل، استهلاک و تنزل تجهیزات صنعتی، شکست در جبهه های جنگ، بحران در تولید، قحطی، عدم پذیرش حکومت کنندگان از طرف توده ها، فقدان قدرت و اعتبار دولت جدید و ناتوانی دستگاه اجرایی اش، به مخاطره می افتد.

بعد از ماه جولای، «لنین» به «وی. بونچ- بروویچ» اظهار داشت: " قیام بطور قطعی اجتناب ناپذیر است. و در زمان کوتاه نه چندان دور به امر ضروری که نمی تواند شکست بخورد مبدل خواهد شد." از اواسط ماه سپتامبر، حزب «بلشویک» بطور قاطعانه ای شروع به آماده سازی خود برای پیکار [نهایی] شد. کنفرانس دمکراتیک، که قرار بود بعنوان یک پارلمان مقدماتی عمل کند جلسات خودش را در بین روزهای ۲۲-۱۴ سپتامبر انجام داد.

«لنین» که در آنزمان در مخفیگاه به سر می برد، مصرانه خواستار کناره گیری بلشویکها از کنفرانس بود. این در حالی بود که تعدادی از بلشویکها وسوسه شده بودند که بعنوان اپوزیسیون پارلمانی نقش بازی کنند. خط «لنین» که بوسیله ی اکثریت حزب حمایت می شد به اجرا گذاشته شد و بلشویکها از درون کنفرانس بیرون آمده و در را به محکمی در پشت خود بستند. «تروتسکی» اعلامیه شان را برای باقی مانده ی نمایندگان قرائت کرد. سخنرانی تحریک کننده ی «تروتسکی» که چندی پیش لذت زندانی کشیدن در زیر حاکمیت بورژوازی و منشویکها را چشیده بود به مانند شمیری، تمامی نقشه هایی که بوسیله ی سخنرانان مختلف میانه روی قبلی طرح شده بود را از هم درید. او به حضار حاضر در جلسه با شفافیت و روشنی گفت که راه بازگشتی برای ما وجود ندارد؛ کارگران در فکر عقب نشینی نیستند و هیچ راهی را در مقابل خود به جز انقلاب نمی بینند. سخنان «تروتسکی» که ابتدا با سکوت شنیده می شد باعث لرزه و جنب و جوش در صندلی راحت نمایندگان و جایگاههای ویژه ای که بوسیله ی احزاب بورژوازی اشغال شده بودند، گردید. ناگهان، از سرسرا و بالکنی تندی از تشویق و دست زدن بلند شد... و این تمایل به قیام را به روشنی تصدیق کرد؛ اینجا تمامی درایت و قدرت کمیته مرکزی (حزب) لازم بود که از هر گونه اقدام فوری [توده ایی جهت قیام] ممانعت شود چراکه هنوز بسیار زود بود- روزهای جولای حتی می توانست تجدید خون بارتری [از روزهای شکست] را در خود داشته باشد.

در روزهای سپتامبر (متناوباً اولین روزهای ماه اکتبر)، کمیته مرکزی حزب «بلشویک» (لنین، تروتسکی، سوردلف، زینوویف، کامنف، استالین، یاکوولوا و اپوکف) جلسه ای در آپارتمان «سوخانف» منشویک در پتروگراد برگزار کردند. در این جلسه حتی مبادی و اصول قیام نیز مورد مباحثه قرار گرفت. «کامنف» و

وی در مورد علل پیدایش استالینیزم و هم چنین آثار بیشمارش در مورد فاشیزم از گرانبهاترین آثار مارکسیزم انقلابی به شمار می رود. تروتسکی در مبارزه ی خود علیه استالینیزم و تجدیدنظرطلبی در مارکسیزم، بین الملل چهارم را در سال ۱۹۳۸ تأسیس کرد. و بالاخره دو سال بعد در اوت ۱۹۴۰ توسط مأمورین استالین در تبعیدگاهش در مکزیک به قتل رسید.

حزب بلشویک با شفافیت و مهارت متحیر کننده در حال پیشروی برای تسخیر قدرت، پس از سرنگون شدن سلطنت در روسیه بود. برای اینکه در این مورد متقاعد شویم، ضرورت دارد به سادگی به خواندن «نامه های از راه دور» که بوسیله ی لنین، پیش از حرکتش از «زوریخ» در مارس ۱۹۱۷ به رشته ی تحریر در آمد، بپردازیم. البته شاید بمانند سایر اسناد تاریخی که باید دقیق بیان شوند، این نوشته نیز دارای کمبودها و محدودیتهایی باشد.

حزب بلشویک در حال پیشروی به سوی قدرت حتی قبل از روزهای نامعلوم مهاجرت کمیته مرکزی (لنین و زینوویف) بود؛ این مساله را می توان از موضع گیری بلشویکها در یابیم. بطور مثال در سال ۱۹۱۴ بلشویکها معتقد بودند که باید ماهیت جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تغییر دهیم، و یا خیلی پیش تر حزب بلشویک در کنگره لندن در سال ۱۹۰۳ بعنوان حزبی که باید خود را برای جنگ داخلی آماده کرده و تدارک لازم را ببیند، متولد شد.

زمانی که «لنین» در سوم آوریل ۱۹۱۷ به «پتروگراد» رسید، او اقدام به اصلاح خط سیاسی نشریه ی مرکزی حزب کرد. اینکار صورت گرفت. او اقدام به تعریف اهداف طبقه کارگر نمود. لنین بطور خستگی ناپذیر اصرار داشت که بلشویک های میلیتانت باید با بکاری آگاهگری و متقاعد سازی بر توده ی کارگران پیروز شوند. در اولین روزهای ماه جولای، زمانیکه اولین خیزش انفجاری مردمی بر علیه دولت کرنسکی آغاز شد، بلشویکها از دنباله روی این جنبش سر باز زدند. در معنی واقعی کلمه ما دارای رهبرانی بودیم که از رهبری نمودن توده ها سر باز می زدند. آنها می خواستند از هر گونه قیام ناپهنگام پرهیز کنند. آگاهی پرولتاریا که خودش را در درون حزب متبلور می ساخت وارد کشمکش زودگذر با ناشکیبایی و بی طاقتی انقلابی توده ها شده بود.

«ویکتور سرژ» یکی از مدافعان انقلاب اکتر و قایع تسخیر قدرت را چنین توصیف می کند:

"بعد از ماه جولای، بیشتر رهبران فعال بورژوازی در فکر درمان این نقص و کمبود بودند. آنها در سر ایده ی یک دولت مقتدر را می پروراندند. روسیه در میان دو دیکتاتوری قرار داشت - دولت «کرنسکی»، بیش از یک دولت موقتی و گذرا نقش دیگری را بازی نمی کرد. کودتای ناموفق «کورنیلف» که بطور نهایی بوسیله ی «کرنسکی» و «ساوونیکف» کمک می شد باعث بسیج تازه ی پرولتاریا گردید. موقعیت بدتر شده بود، و خبر از شرایط بسیار سختی برای پرولتاریا می داد که محرومیت شان روز به روز بیشتر می شد. همچنین برای دهقانان نیز شرایط بدتر شده بود آنان به عینه شاهد بودند که انقلاب ارضی که «اس آر ها» قول را آنرا



مقدمه بر

فرانسه ۱۹۶۸، تداوم مبارزه

تونی کلیف

متن زیر ترجمه بخشی از کتاب "فرانسه، تداوم مبارزه" در مورد مبارزات انقلابی فرانسه در سال ۱۹۶۸ از تونی کلیف نویسنده تروتسکیست متولد فلسطین است، که در سال های ۱۹۳۰ برای اتحاد کارگران عرب و یهودی تلاش می کرد و در اواخر دهه ۱۹۴۰ نظریه ای را که اتحاد جماهیر شوروی را دولت کارگران نمی دانست، بسط داد، که برای اولین بار به عنوان جزوه در اوت ۱۹۶۸ انتشار یافته است.

این ترجمه پیش تر در میلitant شماره ۱، ۲ و ۳ انتشار یافت. در حاشیه وقایع اخیر فرانسه بار دیگر آن را بازانتشار می دهیم تا درس های ۱۹۶۸ مورد مرور قرار گیرد.

میلitant



متن زیر ترجمه مقدمه کتاب "فرانسه، تداوم مبارزه" در مورد مبارزات انقلابی فرانسه در سال ۱۹۶۸ از تونی کلیف نویسنده تروتسکیست متولد فلسطین است، که در سال های ۱۹۳۰ برای اتحاد کارگران عرب و یهودی تلاش می کرد و در اواخر دهه ۱۹۴۰ نظریه ای را که اتحاد جماهیر شوروی را دولت کارگران نمی دانست را بسط داد، که برای اولین بار به عنوان جزوه در آگوست ۱۹۶۸ انتشار یافته است.

ناگهان، به دور از شرایط افسرده حاکم، شورش طبقه کارگر فرانسه در جهان متشنج سرمایه داری شگفت و شرایط اجتماعی و سیاسی را نسبت به قبل تغییر داد. همانطور که نخست وزیر پامپیدو در مجمع ملی روز ۲۲ مه، آینده را توصیف کرد: "هیچ چیز به همان شکل نخواهد ماند!"

شعله مبارزه با تحركات مبارزین در بخش های تروتسکیست، مائونیست و آنارشویست دانشجویان انقلابی آغاز شد و مورد هجوم وحشیانه پلیس قرار گرفت. شعله های انقلاب در میان طبقه کارگر پخش شد. تمام انرژی حق طلبی و ظلم ستیزی عقیم مانده مردم ناگهان آزاد شد.

«زینوویف» (نوگین و رایکف عقیده مشابه داشتند ولی در این جلسه حاضر نبودند) اظهار داشتند که قیام شاید بخودی خود موفقیت آمیز انجام شود اما باقی ماندن قدرت [در دست بلشویکها] بعد از آن بعلت فشارهای اقتصادی و بحران در توزیع مواد غذایی غیر ممکن است. اکثریت اعضای شرکت کننده در این جلسه به قیام رای مثبت دادند و روز ۱۵ اکتبر را برای انجام آن تعیین کردند.

اجازه بدهید در ارتباط با یک نکته در اینجا پافشاری کنیم. و آن این است که این تفاوت رای در بین بلشویکها را نباید به عملکرد منشویکها ی که با فرصت طلبی و ضعف در طی سالیان متمادی و در طول جنگ داخلی از خود نشان دادند، یکی دانست. این مساله را شاید بتوانیم به این شکل توضیح دهیم که بعضی از انقلابیون آزموده [در روند مبارزه] تمایل پیدا می کنند تا قدرت دشمن را دست بالا گرفته و تا حد خاصی به قدرت پرولتاریا اعتماد و اطمینان نداشته باشند. آنها نقشی را در قیام بازی نمی کنند. این وظیفه ی تمامی انقلابیون است که پیش از هر گونه عمل، امکانات و احتمالات را بسنجند.

اگر بلشویکهای مخالف قیام نگران امکان شکست انقلاب بودند، درک آنها به هیچ وجه نقطه ی مشترکی با ضد انقلابیون نداشت؛ چراکه ضد انقلابیون از هیچ چیزی بیشتر از پیروزی پرولتاریا هراس نداشتند. معذالک، نظر به اینکه این ترس [تعدادی از بلشویکها] نتیجه ی تفسیر نادرست از حقیقت بود می توانست موجب انحرافات جبران ناپذیری گردد.

زمانه در مساعدت و همراهی با انقلاب فقط در ساعتهای خاصی عمل می کند و زمانیکه ساعت سپری شد، بر ضد آن عمل خواهد نمود. زمانیکه یک عمل به تاخیر می افتد ممکن است باعث از دست دادن یک فرصت تاریخی گردد. در نتیجه، اشتباه بلشویک های که مخالف قیام بودند، یک مساله ی بسیار جدی ی بود، بطوری که آنها پس از انقلاب به آن اعتراف کردند.

در دهم اکتبر، کمیته مرکزی حزب بلشویک (حاضرین: لنین، زینوویف، کامنف، تروتسکی سوردف، یرایتسکی، استالین، دژرینسکی، کولنتای، بابنوف، سوکولنیکف، لوموف) با اکثریت آرا، ده نفر موافق و دو نفر مخالف، حمایت خود را از تدارک فوری برای قیام اعلان داشتند. کار تدارک قیام به دفتر سیاسی که شامل لنین، تروتسکی، زینوویف، استالین، کامنف، سوکولنیکوف و بابنوف بودند، واگذار شد. (نشریه میلitant شماره ۸).

هر صحنه ی کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» اثر لئون تروتسکی؛ مانند تصویری زنده از برابر چشمان می گذرد و با این حال این کتاب فقط یک اثر تاریخی صرف نبوده است. برای یک مارکسیست انقلابی هر صفحه آن درسی است از تجربیات انقلاب روسیه و گنجینه ای است از کاربرد مارکسیزم در آفرینش تاریخ و در عین حال نگارش آن است. مطالعه دقیق این کتاب و درس گیری از آن، برای تدارک انقلاب آتی ایران، حیاتی است.



فرانسه حتی از اعتصابات سراسری مجارستان و بلژیک هم روشنتر نشان داد که طبقه کارگر کشور های پیشرفته به خاطر تطمیع آن، از خود خوشنود نیست، بلکه انرژی انقلابی عظیمی در خود نگاه داشته است. حتی در فرانسه ای که دارای پیچیده ترین سرمایه داری غربی است. مبارزه طلبی استثنائی کارگران در مدرن ترین بخش های صنعت، شامل صنایع موتوری و الکترونیک، نشان داد که این مبارزه طلبی عنصری از گذشته نیست، بلکه نشانه ای قاطع برای آینده است.

بحران به روشنی نقش گروه های اجتماعی همچون دانشجویان را روشن ساخت. دانشجویان فرانسوی نقش مرکزی و چاشنی انفجار اجتماعی را ایفا کردند. آنها گرچه قادر به اجرای نقش عامل تغییر اجتماعی نبودند اما در هموار کردن مسیر کمکی بزرگ برای طبقه کارگر به حساب می آمدند. اما هیچ یک از آنها قادر به مقاومت و پایداری به تنهایی پس از بازگشت کارگران به کارخانه ها نبودند.

طی ده سال حاکمیت رژیم گولیست، کارگران شاهد نا کار آمدی فرم های مبارزه سنتی رفورمیستی مثل مبارزات پارلمانی، اعتصابات اثبات کننده، تظاهرات الهامی و غیره بودند. بحران های اجتماعی تمام مدت و دگرترین ها را در معرض آزمونی سخت و جدی قرار داد. هر چقدر هم بحران های اینچنینی کوتاه و نا پدیدار باشند باز هم نور نافذی در اعماق فرایند های اجتماعی می افکنند.

تمام نظراتی که دانشجویان و کارگران با خود به مبارزه آوردند و موضوع بحث های تئوریک تنها در میان گروه کوچکی از عناصر سیاسی بود (نیروی پتانسیل انقلابی و محدودیت هایش، نقش سازمان های انقلابی، شامل احزاب انقلابی، نقش شوراها و اتحادیه های کارگری و غیره) در جریان مبارزه محک خورند.

مبارزه انقلابی فرانسه در ماه های مه و ژوئن ۱۹۶۸ بخشی از مبارزه جهانی علیه سرمایه داری بود. مبارزه علیه جنگ الجزایر، و بعد ها در مخالفت با جنگ ویتنام، عناصر اصلی در پیشروی جنبش دانشجویان انقلابی بود. زنگاکورن ژاپنی و "اس دی اس" آلمانی وظیفه خود در جنبش را به انجام رساندند. انباشتگی شکایات و محروم سازی ها در طبقه کارگر فرانسه نتیجه رشد تضاد های جهان سرمایه داری بود.

مبارزات انقلابی فرانسه فرا ملیتی است، زیرا تنها در صورت دگرگون کردن چشم انداز سراسر دنیا، با برپا کردن توان و اعتماد بی سابقه کارگران در همه جا و طرح ترس و یاس در اردوگاه استثمارگران، امکان پذیر خواهد بود. پاریس و برلین، پراگ و موسکو، توکیو و لندن مشخصا با هم متحدند.

برگردان: نیما چراغی

طبقه عظیم کارگران کشور را به تعطیلی کشاند، تمام صنایع را از دستان فرومانده طبقه استثمارگر ربود و همه جا پرچم های سرخ سوسیالیسم را بر افراشت. دولت، فلج و در مانده، تنها شاهد وقایع بود.

دختران گروه های هم سرایی، رانندگان تاکسی، بازیکنان فوتبال و کارمندان بانک در اعتصاب سراسری و اشغال محل کار خود شرکت کردند. خبرنگاران و مجریان از دروغ پردازی به توده ها امتناع کردند. چاپخانه ها روزنامه های کارفرمایانشان را سانسور کردند و دانش آموزان به همراه معلمانشان کنترل مدارس را در دست گرفتند.

اعتصاب با انقلابی فرهنگی که از سوربون آغاز و به همه جا گسترش یافت در گیر بود. بار دیگر همانند لحظه های بسیاری از تاریخ انقلاب، پتانسیل عظیم و خلاق مردان انقلابی، خود را نشان داد.

متأسفانه، طبقه کارگر در کسب بی درنگ قدرت برای رهایی از بار مسئولیت گذشته و موانع سازمان های رفورمیست در برابر اهداف خود سازماندهی نداشت و به خاطر این شکست بهایی سنگینی پرداخت.

بحران های اجتماعی که گریبان فرانسه را گرفت به روشنی نشان می دهد که هیچ کدام از قدرت های سرمایه داری عصر ما از انقلاب پرولتاری مصون نیستند. این حقیقت که آرامش اجتماعی می تواند توسط تصادم بین دانشجویان و قدرت به خطر بیافتد، عاریه ای بودن استحکام دنیای سرمایه داری در عصر کامیابی های آن را نشان می دهد.

تئوری که طبقه کارگر را خالی از پتانسیل انقلابی و اغوا شده توسط رسانه های بورژوازی میدانند و معتقد است که این طبقه در سرمایه حل شده توسط بسیاری از جمله رایب ملز و هربرت ماکوس گسترش یافته بود، در معرض آزمایشی سخت قرار داشت و سخنان ماکوس که می گوید "در کشور های صنعتی پیشرفته که گذار به سوسیالیسم در حال جایگیریست و دقیقاً در این کشور ها طبقه کارگر دارای پتانسیل انقلابی نیست" واضح و دقیق آنرا نشان می دهد.





کارگر وارد صحنه می شوند

طغیان دانشجویی در ابتدا برای کارگران ابتکار آفرین شد. آنان بیش از هرکس دیگری از بحران اقتصادی اجتماع فرانسه آسیب دیده اند. برای آنان کار پیدا کردن بسیار مشکل است و اگر هم کاری بیابند، اغلب آینده ای ندارد. آنان از بچگی می آموزند که سرسخت باشند، زیرا که برخورد پلیس با آنان همیشه شکل برخورد با شورشی و "خطاکار" را دارد. آنان از بحران های عقیدتی و اخلاقی جامعه آسیب می بینند.

روز ۶ مه، زمانی که دانشجویان ثابت کردند که نه تنها آمادگی مبارزه با پلیس را دارند که توانایی ایستادگی و حفظ موقعیت خود را هم دارند، بود که کارگران جوان به آنان پیوستند. روز ۱۰ مه که به "شب سنگر" معروف است، به تعداد آنان افزوده شد. از آن پس، هزاران کارگر به دیدن دانشگاه سوربن آمده اند. جو انقلابی برای آنان ابتکار آفرین بود؛ یک کارگر میانسال کارخانجات رنو می گفت: "در چند روز اول، من هر شب پنج یا شش کارگر را که اغلب عضو حزب کمونیست بودند، با اتومبیل به سوین می بردم. روز بعد که به سر کار می آمدم، برخوردشان کاملاً فرق می کرد. آنان از طریق دانشجویان و "گروه های سیاسی" آموزش سیاسی ای می دیدند که از حزب کمونیست نیاموخته بودند. جو دانشگاه جوی کاملاً رهایی بخش بود و با جو دیکتاتوری حاکم بر کارخانه کاملاً متفاوت. تظاهرات دانشجویی، محیطی را ایجاد کرده بود که در آن مردم می توانستند شعارهای خود را بسازند. در تظاهرات اتحادیه های کارگری رسمی تنها شعارهای معینی را می توان داد که از قبل از بالا رسیده است. زمانی که کارخانجات رنو اشغال شد، کارگران تغییر کنترل کارخانه را از روش مدیریت با استفاده از تکنیک های مدرن به روش بوروکراسی حزب کمونیست که کاملاً دیکتاتوری بود، تجربه کردند. در کارخانجات رنو، کارگران از هر گونه آزادی ای محروم بودند. اما در سوربن آنها احساس آزادی می کردند. وقتی کارگری به سوربن می رفت، به او به چشم یک قهرمان می نگریستند. اما در کارخانه رنو او تنها یک شئی بود. در آن دانشگاه او یک مرد بود. این جو آزادی توأم با حس انسانیت، به کارگران جوان حس مبارزه جویی می داد. در بازگشت از سوربن، کارگران جوان رنو با استفاده از کوکتل مولوف به سازماندهی جهت دفاع از خود، در مقابل پلیس پرداختند. رهبران حزب کمونیست استفاده از کوکتل مولوتوف را بر علیه پلیس، ممنوع اعلام کردند. وقتی دانشجویان به "بیلان کورت" رسیدند، مسئولان حزب کمونیست، به کارگران چماق دادند که با "تروتسکیست ها" بجنگند. همزمان، به ما گفتند که اگر نیروهای پلیس آمدند، نه تنها از مبارزه خودداری کنیم، بلکه ما می باید از کارخانه بیرون آمده و سر خود را (با افتخار) بالا بگیریم. در تظاهرات دانشجویی، ما آزادی داشتیم تا با پرتاب کردن سنگ با پلیس مبارزه کنیم. در تظاهرات اتحادیه کارگری رسمی شعار اصلی از "اجتناب از تحریک کنندگان" بود. در تظاهرات دانشجویی، هر کس سنگی از زمین برمی داشت، یک رفیق محسوب می گردید."

همین کارگران رنو، به نکته زیر هم اشاره کردند:

"دانشجویان به کارگران به عنوان منظری از طبقه کارگر مبارز می نگرند که بسیار با آنچه که به طور سطحی دیده می شود تفاوت

دارد. بسیاری از کارگران جوان، در دانشگاه سوربن عقاید تاریخی سنت های انقلابی را بازیافته اند و شروع به استقاده از زبان انقلابی کرده اند."

اما بهر حال، همه کارگران مانند این کارگران جوان عکس العمل نشان ندادند. تنها یک اقلیتی با دانشجویان انقلابی و گروه های انقلابی تماس نزدیک برقرار کردند. اکثریت بسیار بالایی همواره تحت نفوذ سازمان های سنتی و مهم ترین آنها حزب کمونیست و فدراسیون اتحادیه های کارگریش - باقی ماندند.

اتحادیه های کارگری به پا می خیزند



اولین شماره نشریه "انسانیت" شنبه ۱۱ مه، یعنی روز بعد از "شب سنگر" بیرون آمد و به تظاهرات سه شنبه شب، ۱۴ مه، دعوت کرد تا از "کاخ سنت میشل" تا "گار دو است" راهپیمایی کنند. در آن روز شنبه نمایندگان اتحادیه های کارگری UNEF، CGT و CFDT ملاقات داشتند. در نتیجه آن اعلام اعتصاب عمومی در روز دوشنبه ۱۳ مه داده شد. نشریه انسانیت، شماره مخصوصی بیرون داد با عنوان "سرکوب را متوقف کنید".

رهبران اتحادیه های کارگری می خواستند یک اعتصاب یکروزه به عنوان تحفه بگذارند. باز هم یکی دیگر از زنجیر اعتصابات تحفه ای. اما جواب کارگران در روز ۱۳ مه هیچ گونه شباهتی به آن چه که رهبران اتحادیه های کارگری می خواستند، نداشت. ۱۰ میلیون کارگر به خیابان ریختند. این تعداد چهار برابر تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصابات فرمایشی اتحادیه های کارگری بود. کل کشور فلج شده بود. در پاریس تظاهرات یک میلیون نفری انجام گرفت. با مقاومتی که در مقابل رهبری اتحادیه های کارگری شده بود، قرار بود که در تظاهرات هیچ کس پرچم سه رنگ به همراه نداشته باشد. یکی از ناظران فقط سه نفر را دیده بود که پرچم سه رنگ را به همراه داشتند، بقیه پرچم سرخ حمل می کردند. اتحادیه کارگری CGT شعار "پول، شارلوت" و "از



روز ۱۷ مه، در یک مصاحبه مطبوعاتی، "سگوی" گفت: "این اعتصاب عمومی در حال رشد است، بدون این که ما خواهان آن بوده باشیم و رشدش به مسئولیت خود کارگران است." او البته کاملاً درست می گفت، چون اعتصاب در ابعادی در حال رشد بود که رهبران اتحادیه CGT نه پیش بینی اش را می کردند و نه آمادگی اش را داشتند.

شاید بهترین نمونه این بیانیه ها، مصاحبه سگوی با رادیو و تلویزیون در روز ۱۹ مه بود که روز ۲ نوامبر در "نشریه انسانیت" هم به چاپ رسید:

سؤال: تقریباً در همه جا، کارگرانی که در اعتصاب هستند، می گویند که تا آخر خواهند ایستاد. برداشت شما از این موضوع چیست؟ اهداف شما چیست؟

سگوی: این اعتصاب به قدری قدرتمند است که کارگران مسلماً می خواهند رضایت نهایی را در پایان راه این حرکت کسب کنم. منظور از "تا آخر" برای ما کارگران اتحادیه ای به معنای رسیدن به مطالباتی است که ما همیشه برای آن مبارزه کرده ایم، ولی دولت و کارخانه داران همیشه از اجابت آنها اجتناب کرده اند... "تا آخر" به معنی افزایش دستمزد عمومی است. هیچ دستمزدی نباید از ۶۰۰ فرانک در ماه کمتر باشد؛ تضمین استخدام رسمی، تقلیل سن بازنشستگی، کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزد و دفاع و گسترش حق داشتن اتحادیه...

سؤال: من می خواستم بپرسم که چرا شما امروز اعلام یک اعتصاب عمومی نکردید.

جواب: این سؤال جالبی است. در ظرف ۲۴ ساعت گذشته بارها از ما سؤال شده است. خوب، بسیار ساده است، زیرا اعتصاب عمومی در حال فرارسیدن است، بدون این که ما مجبور باشیم برایش دستوری بدهیم و کل آن تحت کنترل خود کارگران است، بدون وجود نیازی به تصمیمی از جانب رهبری مرکزی. ما بیشتر ترجیح می دهیم که این امر تحت کنترل خود کارگران باشد...

سؤال: اگر اشتباه نکنم، در اساسنامه اتحادیه کارگری CGT آمده که هدف این اتحادیه برچیدن نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی است. در شرایط فعلی، همان طور که شما هم چندین بار گفته اید شرایطی استثنایی و مهمی پیش آمده است، چرا اتحادیه اقدام به گرفتن این فرصت بی مانند جهت این هدف نکرده است؟

جواب: حقیقت این که اتحادیه به کارگران این درک از اتحادیه کارگری را می دهد که به نظر ما بیش از همه انقلابی است و هدف نهایی اش حذف کارفرمایان و کارمزدی است. حقیقت این است که این مطالبه، ماده اول اساسنامه ما می باشد. این هدف نیز هدف بنیادین اتحادیه را تشکیل می دهد... اگر آنها [یعنی دیگر احزاب چپی] تصمیم به مشورت با ما را بگیرند، اتحادیه های کارگری که کارگران را نمایندگی می کنند، در باره چنین برنامه ای تصمیم بگیرند، CGT با کمال میل خود را متعهد به یک چنین پروژه ای دانسته و سهم خود را در میان احزاب چپ به طور کامل انجام خواهد داد تا پیروزی یک آلترناتیو دموکراتیک در کشورمان تضمین گردد. به این دلیل، به نظر من می رسد که به این نحو منافع کارگران و خانواده هایشان تأمین خود شد.

تحت فشار رویدادها، رهبران حزب کمونیست و اتحادیه کارگری CGT از ترس متروود شدنشان به وسیله توده عظیمی از طبقه کارگر، حتی در اقلیت، تصمیم به حمایت از این جنبش گرفته تا به

قدرت خرید دفاع کنید" را دادند. دانشجویان فریاد کشیدند "تمام قدرت در دست کارگران"، "قدرت در خیابان ها است"، "رفقای ما را آزاد کنید"، "دوگل - قاتل" و "CRS=SS". شعارهای کارگران اما نه شعارهای اتحادیه ها بود و نه شعار دانشجویان انقلابی. شعارهای اصلی آنها "ده سال کافی است"، "مرگ بر حکومت پلیسی"، "ژنرال، سالگرد مبارک". سپس تمام گروه ها شروع به خواندن شعر محزون "بدروود دوگل" را کردند. بعد از آن، همه دستمال های خود را به هوا پرتاب کرده و این بزرگ ترین شادمانی را قدردانی کردند.

تفاوت های جدید سیاسی را در نوع شعارها می توان یافت. رهبران اتحادیه کارگری CGT و حزب کمونیست امیدوار بودند که اعتصاب و تظاهرات یکروزه به عنوان سوپاپ اطمینان به خوبی عمل کرده و پایان این مبارزه باشد. اما آنها این حساب را نکرده بودند که کارگران اقشار مختلف به این صحنه مبارزه پیوسته و مطالبات خود را دنبال کنند.

روز ۱۴ مه کارگران "هوانوردی جنوب" در "نانت" اعلام یک اعتصاب نامحدود را نمودند. آنها کارخانه را اشغال و رئیس آن را در دفترش زندانی کردند. (نشریه انسانیت روز بعد از آن سعی در نادیده گرفتن این اتفاق نموده و تنها چند خطی بیشتر در باره اش ننوشت).

روز بعد، ۱۵ مه، کارخانه ماشین سازی رنو در "کلینون" اشغال گردید.

روز ۱۶ مه، اعتصاب و اشغال این کارخانه رنو به بقیه کارخانجات رنو سرایت کرد. در "بیلان کورت" اعتصاب کنندگان مطالبات خود را اعلام داشتند: ماهیانه حداقل ۱۰۰۰ فرانک، بازگشت بلافاصله به کار و بدون از دست دادن دستمزد برای ۴۰ ساعت در هفته، بازنشستگی در سن ۶۰ سالگی، دستمزد کامل برای روزهای اعتصاب، آزادی برای حق انتخاب اتحادیه کارگری در کارخانه. این مطالبات به دست تمامی شرکت های بزرگ کشور رسید.

سپس تمامی کارخانجات مهندسی، اتومبیل سازی و هواپیماسازی، جای پای کارگران رنو را گرفته و اعتصاب نموده و کارخانه های خود را اشغال کردند. روز ۱۹ مه، قطارهای شهری، خدمات پست و تلگراف فلج شد؛ همین طور مترو و اتوبوسرانی. اعتصاب به میان کارگران معادن، کشتیرانی و خطوط هوایی "ایر فرانس" و نظیر آن کشیده شد.

روز ۲۰ مه اعتصاب عمومی همه جا را گرفت. در این مقطع، حدود ۹ میلیون کارگر در حال اعتصاب بودند. کسانی که قبلاً هرگز اعتصاب نکرده بودند، حالا برای اولین بار در عمر خود، اعتصاب می کردند؛ کسانی مانند رقصان فولی برگرس، فوتبالیست ها، روزنامه نگاران، زنان فروشنده، تکنیسین ها... پرچم سرخ از تمام محل های کار برافراشته شد. حتی یک پرچم "سه رنگ" به چشم نمی خورد؛ سرپیچی از بیانیه رهبران اتحادیه کارگری CGT و حزب کمونیست که اعلام کرده بودند "پلاکاردهای ما هم پرچم سه رنگ است و هم پرچم سرخ".

رهبران هر دو اتحادیه PCF و CGT بسیار واضح، روشن کرده بودند که خواهان محدود کردن جنبش به مبارزه برای رفاه های اقتصادی هستند تا از مطرح کردن موضوع سرنگونی نظام سرمایه داری جلوگیری نمایند.



مسائل سیاسی مربوط به انتخابات را با مطالبات رک و بی پرده نان و آب کارگران در هم آمیخته و یکی کردند. اینها نیز باز هم تمرینی بود برای آکسیون های بوروکرات ها در ماه مه و ژوئن ۱۹۶۸.

در روز ۱۷ ماه مه ۱۹۶۶، اعتصابی از جانب تمامی اقشار مختلف کارگری اعلام گردید. این احتمالاً یکی از مهم ترین اعتصابات "جمهوری پنجم" بود. این اعتصاب نه تنها بر علیه دولت که بر علیه "فدراسیون سراسری کارفرمایان" و بسیار گسترده بود. روز ۲۳ نوامبر، اتحادیه های کارگری پاریس CGT و CFDT برنامه تظاهراتی از "گار دل است" به طرف "پلاس دلا ریپوبلیک" را داشتند. اما روز ۱۹ نوامبر، پلیس هرگونه تظاهراتی را ممنوع اعلام کرد. در نتیجه اتحادیه های کارگری تظاهرات را لغو کردند. با این وجود، حدود ۴۰۰۰ نفر تا "بلوار ماگنتا" راهپیمایی کرده و آن را اشغال کردند. در آنجا با برخورد پلیس روبرو شدند.

روز اول فوریه ۱۹۶۷، اعتصاب عمومی دیگری اعلام شد که اساساً شامل صنایع دولتی و خدمه دولت می شد. در این حال، کارگران بخش های خصوصی، بجز در شهرستان ها، از این جنبش سهمی نداشتند: ۷۵ درصد کارگر شرکت برق رسانی ۲۴ ساعت اعتصاب کردند؛ راه آهن ۴۸ ساعت؛ پست توانست ۴۰ درصد کارگران پست پاریس و ۲۴ درصد از کارگران پست شهرستان ها را به یک اعتصاب ۲۴ ساعته بکشد؛ عملاً ۱۰۰ درصد آموزگاران مدارس ابتدایی و درصد بالایی از معلمان دبیرستان ها یک روز اعتصاب کردند. در میان صنایع خصوصی، پشتیبانی از اعتصاب ناهمگون بود. بهر حال ارزیابی ابعاد آن امکان نداشت، زیرا که این صنایع به علت نداشتن برق تعطیل شدند.

کارفرمایان در چند مورد با بستن کارخانه برای شکستن قدرت کارگران، به تلافی کمر بستند. بزرگترین این تلافی ها بستن کارخانجات "داسولت" در بردو و "سیدلور-میشویل" در ویلروپت بود.

به دنبال بستن داسولت یک اعتصاب ناگهانی از طرف اقشار مختلف کارگران بیرون زد که سه هفته طول کشید. این اعتصاب به ویژه از این نظر بعد مبارزه جویی اش بسیار قابل توجه است که ماقبل خود، توقف کار و آکسیون های دیگری را در دسامبر گذشته تجربه کرده بود. در چند کارگاه، کارگران از کار دست کشیده و به تهیه پلاکارد پرداختند. وقتی مدیرکل شرکت وارد کارخانه شد، از طرف کارگرانی محاصره شد و تنها زمانی می گذاشتند او کارخانه را ترک کند که او قول می داد تا حقوق آنان را بالا برد. موضوع گرفتن کنترل کارخانه مطرح شد، ولی به اجرا گذاشته نشد. کارگران در خیابان ها به تظاهرات پی در پی پرداختند. شهردار را دستگیر کردند و بعد اجازه پرواز از محل را به او دادند. به طور کلی آنها می خواستند مطمئن شوند که تظاهرات و آکسیون هایشان نهایت تبلیغات ممکن را از طریق خیابان ها کسب می کند. مبارزه آنان "جنبش همبستگی" را شعله ور کرد: همبستگی میان اتحادیه های کارگری مختلف که در «بردو» راهپیمایی گذاشتند، مانند یک اعتصاب همبستگی دو ساعت در میان کارگران فدراسیون سه کارخانه فولاد و مانند آن. کارگران پیروز شدند.

این ترتیب بتوانند آن را کنترل کرده و تحت انضباط خود در آورده و مسیر آن را منحرف کنند.

در آن روزها، به سختی می توانستی روزنامه نگاری را در فرانسه بیابی که به وضوح به این مسئله پی نبرده باشد. برای مثال روزنامه نگار "اوبزور" از پاریس وضعیت را این گونه تشریح کرد:

در تمام فرانسه موجی از قدرت اجتناب ناپذیر طبقه کارگر، آرام و فرمانبردار کارخانجات، بنادر، معادن، ترمینال های خطوط آهن، ترمینال های اتوبوسرانی و دفاتر دسته بندی پستخانه ها را در برگرفته است.

قطارها، نامه ها، خطوط هوایی عملاً فلج شده اند. خطوط تولید مواد شیمیایی، فولاد، آهن، نساجی، کشتی سازی و گروهی از صنایع به طور کل خوابیده اند.

نزدیک به یک میلیون زن و مرد در صنایع کلیدی محل کار خود را اشغال کرده و درها را بسته اند. خیلی از مدیران نالایق در دفاتر مفروش خود زندانی شده اند.

هر ساعتی که می گذرد، ابعاد بیشتری از کشور فلج می شود و دستور آن از طرف حزب کمونیست فرانسه و اتحادیه کارگری CGT آمده و توسط سایر اتحادیه های کارگر دنبال می گردد. این نمایشی تحمیلی از قدرت سازماندهی شده کمونیست ها است. آنها داور وضعیت هستند. اگر دولت می خواهد معامله کند، باید با آنها روبرو گردد.

تناقض در این جا است که به نظر می رسد که اتحادیه های کارگری کمونیستی که قرار است "دولت گولیست" را به چالش بگیرند، خود با این دولت همسنگرند. آنان از جامعه موجود در فرانسه حمایت می کنند.

نقطه عطف این بحران، پنجشنبه شب پدیدار گشت. در کمال پریشان حالی، متصدیان امر، یعنی نه فقط دولت که حتی بوروکرات های اتحادیه های کارگری کمونیستی، در تأییدش به راهپیمایی دست زدند.

این است اهمیت حقیقی اعتصابی که در سطح عمومی چپی و کمونیستی باشد. حزب کمونیست، مانند ژاندرام اقصادی فرانسه، جلوی ترافیک آن را گرفته است. حزب می گوید: "ما این جا را اداره می کنیم."

حزب کمونیست ارتدوکس فرانسه تنها با چنین بسیجی از افراد خود، می تواند، تحریکات دانشجویی و ویروس های انقلابی آن را ایزوله کرده و بر آنان فائق آید.

اگر بگوییم که جنبش دانشجویی مانند جرقه ای منفجرکننده، طبقه کارگر را شعله ور کرد، حقیقت را گفته ایم. اما اگر بخواهیم این انفجار را به تنهایی توضیح دهیم، باید بگوییم که تأثیر آن کوتاه مدت است. می باید شاخه های خشک زیادی موجود باشد که به شعله تبدیل شود. حقیقت این است که در طی یکی دو سال گذشته، ما شاهد رشد سریع مبارزات کارگری در کارخانه ها بوده ایم. بارها و بارها مذاکرات بین کارگران و کارفرمایان در کارخانجات صنعتی به خشونت کشیده که اشغال کارخانه، محبوس کردن کارفرمایان و مبارزات خونین با CRS پیامد آنها بوده است. این برخوردها، برای قیام ماه مه ۱۹۶۸، تمرین بود. در همان سال ها ما شاهد این بودیم که اتحادیه کارگری CGT به دفعات تظاهرات و اعتصاب های یکروزه را سازماندهی نمود. رهبری این مبارزات



اگر چه شعارهای مرکزی در این تظاهرات مخالفت با نابود شدن تأمین اجتماعی بود، اما شعاری که بزرگترین حمایت را داشت، شعار "همه قدرت به دست کارگران" بود. در تمام تظاهرات، به جای کلمه "Marseillaise" کلمه "بین المللی" بکار برده شد. شب معرفی مقررات جدید تأمین اجتماعی (۳۱ اکتبر) موج تازه ای از اعتصابات و تظاهرات ۲۴ ساعته شکل گرفت. اعتصاب کنندگان در "لومان" که کارگران رنو در میانشان دیده می شدند و آنان خود، یک هفته ای بود که تظاهرات گذاشته بودند، از گذاشتن تظاهرات در پنج نقطه از شهر که با اجازه پلیس بود، راضی نبوده و با پلیس و نیروهای CRS در افتادند. آنان از سنگ در مقابل نارنجک های گاز اشک آور استفاده می کردند؛ با دست خالی در مقابل کلاه خود و باتوم؛ توده مردم در مقابل اتومبیل های مسلح. ۲۱ اکتبر شاهد تظاهرات بزرگی از ده ها هزار تن در پاریس بود که از "باستیل" به "پلاس دو ریپوبلیک" می رفتند. در همان روز در «مارسل»، ۳۰۰۰ نفر راهپیمایی کردند؛ این راهپیمایی با وجود این که پلیس آن را کنترل می کرد، بدون حادثه تمام شد. در کارخانه رنو-فلینس، روزهای ۱۲ و ۱۳ اکتبر کارگران دو ساعت دست از کار کشیدند؛ اکثر کارگران از این عمل حمایت کردند. حدود ۵۰۰۰ تن در جلوی کارخانه جمع شدند، خیلی از آنانی که معمولاً تردید داشتند، هم آمده بودند. شب هنگام، دو اتحادیه CGT و CFDT تصمیم گرفتند تا این آکسیون را روز دوشنبه بعد تکرار کنند. اما در آن روز بین این دو اتحادیه نزاع مختصری رخ داد و در نتیجه آن به این تظاهرات خیانت شد. برای روز سه شنبه ای که در پی بود، CFDT توانست ۳۰۰ نفر را به تظاهراتی مملو از افسردگی بکشد. یک آکسیون دیگر سراسری برای روز ۱۳ دسامبر ترتیب داده شد. کارگران دیگر آشکارا نشانه هایی از خستگی را در رابطه با این اعتصابات بروز می دادند. در صنایع خصوصی، اعتصاب بسیار محدود بود - در رنو سه ساعت (که اعتصابی در مقیاس کوچک حساب می شود)، در صنایع ساختمان، مواد غذایی، بانک یا تجارت به همین روال. در مقایسه با اعتصاب ۱۷ مه، این اعتصاب بسیار آرام تر بود. رویداد سال ۱۹۶۸، شاهد اعتصابی مهم در "کان"، جایی که ۴۸۰۰ کارگر "ساویم بلانویل" بیرون ریختند، بود. اعتصاب روز ۲۲ ژانویه شروع شد. در پایان هفته اول، پلیس به تظاهرات اعتصاب کنندگان، سمپات های آنها از کارخانه های دیگر و دانشجویان، به طرز وحشیانه ای حمله کرد. سنگرها ساخته شده و مقاومتی قهرمانانه در مقابل CRS صورت گرفت. ۲۰۵ نفر مجروح شدند (که ۱۶ نفر از آنها بستری گشتند)، ۸۵ نفر دستگیر و ۱۳ نفر از آنها مجرم شناخته شده و به ۱۵ روز تا سه ماه زندانی محکوم شدند. یکی از آنها که اهل پرتغال بود، پس از طی دوران زندانی اش، از فرانسه اخراج شد. کارفرمایان پس از آن سعی کردند تا بین کارگران شکاف ایجاد کنند و برای این منظور قول دادند که به هیچ کس لطمه ای نخورد. اتحادیه های کارگری هم با توافق به قطع پیکت ها در واقع بیشترین ضربه را به کارگران زدند و آنها را به آرامش کشاندند. اعتصاب عاقبت روز ۶ فوریه پایان گرفت. اعتصاب با پیروزی به پایان نرسید، ولی شکست هم نخورد، زیرا که تحریم هایی که بر علیه کارگران گذاشته شده بود، برچیده شد. اهمیت بزرگ آن، اما در این بود که به مبارزات حقیقی روح و جان بخشید.

این اعتصاب تأثیر بسیار زیادی روی منطقه «لیون» گذاشته که بلافاصله وارد اعتصاب شد. اعتصاب «داسولت» تازه تمام شده بود که اعتصاب "رودیاستا" آغاز گردید. رودیاستا یک کارخانه فیبر در "بسانسون" است که ۳۰۰۰ کارگر دارد. کارگران آن پیکت بسیار بزرگی گذاشته، کارخانه را اشغال کرده و به کارفرمایان و مدیران حق ورود ندادند. پیکت و اشغال کارخانه از جانب اتحادیه CGT محکوم گردید. رهبران اتحادیه این عمل را تجاوز به حق قانونی صاحبان کارخانه اعلام کردند و اتحادیه CFDT هم به طور مبهمی این موضع را تأیید کرد. اعتصاب کنندگان جلساتی در باره موضوع اقتصاد سیاسی گذاشتند، شعرهایی به وسیله آنان خوانده شد و نقاشی نقاشان محلی به فروش رفت. در این جا به اندازه داسولت کنترل اقشار مختلف کارگر دیده نمی شد، با این وجود مدیران و نمایندگان اتحادیه ها نتوانستند کارگران را با دعوت به آرامش گول بزنند. اعتصاب به نقاط دیگر فرانسه سرایت کرد. در رودیاستا ۱۴۰۰۰ کارگر در اعتصاب بودند. اعتصاب سپس به کارخانه "برلیت" سرایت کرد. این کارخانه تولید کامیون می کرد و ۱۲۰۰۰ کارگر داشت. دو اتحادیه CGT و CFDT تنها برای دو ساعت اعلام اعتصاب کرده بودند. اما کارگر اعتصاب نامحدود اعلام کرده و کارخانه را اشغال کردند. مدیران، کارخانه را بسته و از نیروهای CRS خواستند که کارخانه را به طور کلی تخلیه کنند. این اعتصاب، دستاوردهای چندانی نداشت و علت آن هم کمبود هماهنگی میان اتحادیه ها بود. این اعتصاب با اعتصاب دیگری در روز اول مارس به وسیله ۳۰۰۰ کارگر فولاد در "سنت نزیر" دنبال شد. دوره این اعتصاب مانند اعتصاب داسولت، با جو و روحیه بسیار بالا آغاز و ادامه یافت. اعتصاب از بالا هدایت نمی شد، اما جلسات اعتصاب کنندگان هدایت می شد. روز ۱۸ مارس تظاهراتی از طرف همه اتحادیه های کارگر در "نانت" گذاشته شد. در شهرهای دیگر (وان، لورن، مارسل ...) هم نمونه های آن گذاشته شد. روز ۳۰ مارس، اعتصاب عمومی در نزیر، هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی، گذاشته شد. در آنجا تقریباً هر روز از طرف اعتصابیون تظاهرات گذاشته می شد. پس از هفت هفته اعتصاب، در رأی گیری ای که در یکی از جلسات گذاشته شد، ۸۷ درصد، خواهان ادامه اعتصاب بودند. اما به هر حال، وقتی که اعتصاب بعد از دو ماه پایان یافت، دستاورد کارگران تنها اندکی افزایش دستمزد بود. روز ۲۷ آوریل، یک اعتصاب ۲۴ ساعته در تمام منطقه "لوآر-آتلانتیک" اعلام گردید. یک اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته برای روز ۱۷ مه از طرف کنفدراسیون سه اتحادیه کارگری (CGT و CFDT و FO) که فدراسیون سوسیالیستی راستگرا است) اعلام شد. البته اتحادیه معلمان FEN هم به آنها پیوست. هدف از این اعتصاب این بود که بر علیه برنامه های دولت برای نابود کردن تأمین اجتماعی، اعتراض کنند. در بخش های دولتی اعتصاب تقریباً صددرصد بود؛ در بخش های خصوصی، توده عظیمی از مردم آمده بودند، ولی نه همه. در تظاهراتی در پاریس به حمایت از اعتصاب، ۱۵۰۰۰۰ نفر شرکت کردند. تظاهراتی در شهرستان ها هم انجام شد، بخصوص در لیون، مارسل، سنت اتان و بردو.



اعتصاب

اعتصاب ماه مه ۱۹۶۸ بازتاب سال ها محرومیت و ناامیدی و سیاست های بی اثر سازمان های سنتی بود و در نتیجه، خشونت آن هم از روی غضبی قیام مانند. متأسفانه کارگران از آن جایی که آلترناتیو قابل اعتمادی نداشتند، نمی توانستند با یک ضربه این سازمان های سنتی را ساقط کنند. اعتصاب هم به همین دلیل نه به پیروزی دست یافت و نه شکست خورد و متوقف شد.

داشتن تصویر روشنی از میزان و ابعاد این اعتصاب، شکل این آکسیون، درجه درگیری و چگونگی دقیق موضوع برگشت به سر کار کارگران، حقیقتاً غیرممکن است. تنها کاری که می توان کرد این است که چند حادثه ثبت شده را کنار هم گذاشت و از آنجا الگویی را پیدا کرد.

اولین موضوع قابل توجه این است که تنها در چند مورد اعضای کمیته انقلاب به طور دموکراتیک انتخاب شدند. عملاً تک تک این محل های کارگری و کارخانجات اتحادیه آنها نمایندگان خود را برای کمیته اعتصاب کاندید کرد. در کارخانجات رنو سعی برگزاری یک رأی گیری شد، ولی اتحادیه CGT و حزب کمونیست این صدا را خفه کردند، به غیر از یک بخش. در کارخانه مرکزی سیتروئن کمیته اعتصابی که به طور رسمی تعیین شده بود، به چالش کشیده نمی شد، ولی در یکی از کارخانه های مونتاژ تابع - به نام نانت - سعی کردند جلوی این حرکت را بگیرند ولی موفق آمیز نبود. بر علیه این جریان در کارخانه مواد شیمیایی روئن - پولنک - ویتری، مطالبه ایجاد یک کمیته اعتصاب از کارگران رده پایین به قدری محکم عرضه شد که کمیته رسمی را خود به خود ملغی کرد و کمیته جدید با رأی کارگران اتحادیه ای و غیر اتحادیه ای انتخاب شد.

جالب این جا است که حتی در سیتروئن، کارخانه ای که برای مدت ۱۶ سال حتی یک اعتصاب هم نداشته و در جایی که تنها ۷ درصد در درون اتحادیه سازماندهی شده بودند، بوروکرات های اتحادیه باز هم موفق شدند تا از رأی گیری دموکراتیک رده های پایین کارگری در انتخاب اعضای کمیته اعتصاب جلوگیری کرده و کاندیداهای خود را تحمیل کردند. آنان در پیاده کردن این هدف به قدری عجله داشتن که نمایندگان مورد نظر خود را حتی قبل از شروع اعتصاب تعیین کردند. آنان از این می هراسیدند که به علت ضعف اتحادیه، اوضاع ممکن است از دست خارج شود و باز هم به همین دلیل، اعضای اصلی اتحادیه خود، اعلام اعتصاب دادند. سیاست عمومی اتحادیه در این بود که دخالت کارگران را در اعتصاب و اشغال کارخانه ها به حداقل برساند. اکثریت قریب به اتفاق کارگران، یعنی حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد را به خانه فرستادند. آنهایی که در کارخانه باقی ماندند صرفاً اعضای حزب کمونیست و اتحادیه CGT بودند. این اعضا حق ملاقات با دانشجویان انقلابی را که دلیل اصلی بسته شدن در کارخانه بودند، نداشتند.

عامل موثر دیگری که بر علیه دخالت کارگران و روحیه آنان عمل کرد، ترک داوطلبانه کارخانه ها از طرف کارگران جوان بود. کارگران جوانی که نقش کلیدی را در تشویق ایجاد جوی مبارز و نظرات جدید داشتند، به علت جو بوروکراتیکی که بر کارخانه ها حاکم شده بود، ترجیح دادند کارخانه را ترک کرده و به دانشجویان

تاریخی که این اعتصابات ظرف دو سال و پیش از ماه مه ۱۹۶۸ بارز کرد، نشانگر تمرین زیاد برای رویدادی بزرگ بود؛ هم برای کارگران و هم برای بوروکرات های اتحادیه های کارگری. موج اعتصاب به سرعت در حال بالا رفتن بود، مبارزه و مقاومت آنان با برخوردهای شدیدتری از جانب نیروهای CRS روبرو می شد؛ و مهارت بوروکرات های رهبری اتحادیه ها که استعداد عجیبی در "به نمایش کشیدن"، "اخطار دادن" و "منحرف کردن" مبارزات شبه قیامی را که در جریان بود، داشتند بارها و بارها به آزمایش گذاشته شد.

نقش بوروکرات های اتحادیه های کارگری، به مانند ترمزی در جلوگیری از مبارزات کارگری، در ارگان تئوریک "صدای کارگر" این طور جمع بندی شد:

از جنگ جهانی دوم تا کنون، اتحادیه های کارگری فرانسه عملاً در هیچ زمینه ای اعتصابی را سازماندهی نکرده و یا رهبری نکرده اند که به پیروزی رسیده باشد. اما برای چند مورد استثنایی که تنها اعتصابات دراز مدتی هستند که رخ داده اند، یا اتحادیه های کارگری دخالت نداشته اند و یا اعتصاب علیرغم مخالفت آنها انجام گرفته است (مانند اعتصاب کارمندان در سال ۱۹۵۳، اعتصاب کارگران بندر ساحل غربی در سال ۱۹۵۵، اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۶۳). در تمام این اعتصابات اتحادیه های کارگر موفق شده اند تا مردم را به سر کار باز گردانند و در تمام این موارد موفق هم شده اند، بدون این که اعتصاب کنندگان به دستاوردی رسیده باشند.

البته بوروکرات های اتحادیه های کارگری با تظاهر علنی به دشمنی با تمام مقاومت های کارگران در مقابل استثمار، نمی توانستند نفوذ خود را حفظ کرده و کنترل جنبش را به دست بگیرند. در نتیجه س ژت اگر مبارزه اقتصادی حقیقی نمی کند، باید لااقل شکلی از آنها را تقلید و سازماندهی کند. از این رو، اعتصابات "نمایشی"، اعتصابات "اخطاری" و اعتصابات "منحرف کننده"، اعتصابات "نیمه کاره"، اعتصاب عمومی... ۲۴ ساعته و غیره... برای بورژوازی قابل تحمل است، چون با ماهیتی که دارند، صرفاً شرارت اجباری ولی بدون تهدید هستند. اینها بی تأثیرند، ولی کارگران معمولاً آنها را ادامه داده و به وضعیتی سیاسی تبدیل می کنند (دولتی ارتجاعی و غیره...). حتی در شرایطی که کارگران به این آگاهی رسیده اند که حرکت رهبری اتحادیه های کارگری بی تأثیر و ریاکارانه است، باز هم بوروکرات های این دستگاه استادانه تضادهای اجتماعی داغ را به سردی می کشند. به محض این که کارگران آماده شروع یک مبارزه می شوند، آنها را به اعتصابات محدود یک ساعته، دو ساعته، یک روزه که همه عقیم، بی تأثیر و دلسرد کننده است، می کشند. بهترین راه آنها، جدا کردن کارگران پیشرو از بقیه کارگران است؛ آنها مانع این می شوند که کارگران مبارزه، سایر کارگران را به دنبال خود بکشند. در نتیجه کارگران مبارز و پیشرو به تنهایی مبارزه می کنند. در بعضی موارد حتی اعتصاب ۲۴ ساعته در یک رشته کاری با در سراسر کشور اعلام می شود... بعد از چنین روزی، کارگران مبارز به بقیه کارگران اعلام می کنند که اعتصاب عمومی یک عمل سمبلیک است و چون پیامدی ندارد، میزان آزار و اذیت کمتر است. بعد از ۲۰ سال، از پایان آن خبری نیست و کارگران فرانسه هنوز اسیر سیاست های بوروکرات های اتحادیه های کارگری هستند.



نه تنها اصلاً شبکه ای برای کمیته های اعتصاب وجود نداشت، بلکه در عمل بوروکرات های اتحادیه های کارگری نهایت سعی خود را به منظور منزوی کردن یک کمیته اعتصاب از دیگری نمودند. در نتیجه برای مثال، اتحادیه رنو در بیلان کورت، روز ۲۳ مه از به حضور پذیرفتن نمایندگان کارگری رنو در فلینس اجتناب کرد.

متأسفانه هیچ گونه سازمان سراسری پرقدرتی که بتواند کمیته را به طور دموکراتیک از طرف کارگران اتحادیه ای و غیراتحادیه ای انتخاب کرده و نیاز ایجاد یک پیوند را نشان بدهد، وجود نداشت. اگر این چیزها وجود می داشت، وضع آنان هم مانند وضع کارگران اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۷ می شد... یا مثل شورای کارگران مجارستان در سال ۱۹۵۶.

بازگشت به محل کار

روز ۲۷ مه "توافقات" مابین نمایندگان اتحادیه های کارگری و کارفرمایان با نظارت وزیر کار انجام گرفت. توافقات را به صورت زیر می توان جمع بندی کرد:

تضمین افزایش حتی الاقل دستمزد در تمام رشته های صنعتی از ۲/۲۲ فرانک در ساعت به ۳ فرانک در ساعت. با ۴۰ ساعت کار در هفته، این مبلغ به ۵۱۹ فرانک در ماه می رسد. مطالبه اتحادیه های کارگری "نه به دستمزد کمتر از ۶۰۰ فرانک" بود.

افزایش دستمزد به طور عمومی، ثبیت آن با ۷ درصد برای بخش های خصوصی در اول ماه ژوئن ۱۹۶۸ و افزایش ۳ درصد دیگر تا اول اکتبر. اما از این ارقام باید مقادیری که تا کنون در طول سال اضافه شده است را کم کرد.

در بخش دولتی و ملی شده مذاکرات جداگانه ای (هر بخش به طور مجزا) انجام می گیرد.

دریافت دستمزد برای روزهای اعتصاب - فرمول گنگی: ۵۰ درصد این دستمزد را دریافت می کنند، ولی در مقابل آن باید اضافه کاری کنند. به عبارتی تنها یک مساعده است.

حق داشتن اتحادیه در کارخانه ها. توافقی بر روی این مسئله انجام نشد و صرفاً شماری از نکات بود که قرار است در بحث های بعدی مورد توجه واقع گردد.

بیمه های اجتماعی. در مورد بیمه پزشکی، هزینه هر فرد قبلاً ۳۰ درصد بود، حالا بنا بر این شد که به ۲۵ درصد تقلیل کند. اما قانون افزایش از ۲۰ درصد به ۳۰ درصدی که در سال ۱۹۶۷ مقرر گردید، برچیده نشد.

موارد دیگر مانند ساعات کار، بازنشستگی، تقلیل دستمزدها، توافقی انجام نگرفت.

حتی در این حالت هم برای رهبری اتحادیه های کارگری خیلی وقت گرفت - حدود سه هفته - تا بتوانند به اعتصاب پایان بخشیده و مجبور شدن برای وادار کردن کارگر به بازگشت به کار، در هر کارخانه ای کارگران را تهدید کنند.

در نهایت اما فشار بوروکرات های رهبری اتحادیه و حزب نتیجه بخشیده و همان طور که سرمقاله نشریه "هیومنیته" (۶ ژوئن) خبر داد "بازگشت پیروزمندانه به کار" آغاز گردید. در بعضی محل های کارگری این مسئله از جانب کارگران بازتابی شدید داشت.

مبارز در خیابان ها بیبوندند و به این ترتیب کارخانه ها را برای بوروکرات هایشان بگذارند.

همچنین زمانی که اعتصاب از مرحله اوج خود گذشت، حضور و دخالت کارگران هم کم شد. در کارخانه روئن - پولنک که در روزهای اول کمیته ای از کارگران رده پایین و پر شور داشت، شکست در ایجاد مبارزه ای فعال باعث سردی و رخوت گردید. حدود اولین ماه ژوئن خستگی ذهنی خاصی به درون بحث ها خزید و موضوع های مورد بحث را خسته کنند کرد.

پس از بازگشت از تعطیلات اشغال به جای خود محکم باقی بود اما جو، جو قبلی نبود: جای بحث های طولانی را ورق بازی، والی بال و... گرفته بود.

عامل دیگری که بر علیه حضور و دخالت کارگران در این اعتصاب عمل کرد، انزوای نسبی کارگران مهاجر بود. این مهاجرین بخش بزرگی از طبقه کارگر فرانسه را تشکیل می دهند. کارگران خارجی اغلب در درون سازمان های موجود دخالت نمی کنند و بیش از بقیه کارگران آسیب پذیر هستند. در سیتروئن مثلاً پس از بازگشت به کار، مدیریت کارگران خارجی را تهدید کرد که اگر اضافه کار نکنند، کارت اقامت آنان را ضبط خواهند کرد (عملی غیرقانونی).

در دیگر جاها برخورد کاملاً متفاوت بود. در نانت و سن نزایر، کمیته اعتصاب اداره شهر را بدست گرفت. اعتصاب کنندگان کنترل قیمت ها را بدست گرفتند. همسران آنها سبزیجات را بطور مستقیم به دست مصرف کنندگان می رساندند. اعتصاب کنندگان برای پمپ بنزین ها مسئول تعیین کرده و بنزین را به فروش می رساندند.

"اضافه بر این، نگهداری کودکان اعتصاب کنندگان به عهده آموزگاران و مسئولین اردوگاه های تعطیلات کودکان قرار گرفت... خانواده های اعتصاب کنندگان که در شرایط سخت اقتصادی بودند، با کوپن هایی که از طرف اتحادیه دریافت می کرد، مواد غذایی خود را تأمین می کردند. هر یک کوپن برای خرید مقدار معینی مواد غذایی صادر می شد. برای هر کودک زیر سن سه سال، یک کوپن یک فرانکی [فرانک فرانسه] برای شیر صادر می شد و برای هر فرد بزرگتر از سه سال سن، یک کوپن برای خرید ۵۰۰ گرم [نیم کیلو] نان و یک کوپن یک فرانکی برای سایر مواد غذایی تخصیص داده شده بود."

بزرگترین کمبود بارز در این اعتصاب، وجود یک شبکه ارتباط بین کمیته های مختلف بود. چنین ارتباطی حتی در میان کمیته یک کارخانه هم وجود نداشت.

اتحادیه CGT اگر نتوانست جلوی اعتصاب را بگیرد، اما توانست جنبشی را که پتانسیل توده ای شدن داشت، به مجموعه ای از مبارزات بی ارتباط در صنایع مختلف تجزیه کند. بنابراین، در ۲۷ مه کمیسیون مدیریت اتحادیه اعلام کرد: "آنچه که دولت و کارفرمایان بر سر آن در سطح سراسر و مابین اتحادیه ها به توافق نرسیده اند، ما باید در سطوح دیگری و از طریق مذاکره (آن هم مذاکره ای که می باید بلافاصله مطالبه شود)، از آنان طلب کنیم. این مذاکره می باید در تمام بخش های صنایع و اتحادیه انجام شود، همان طور که در بخش های دولتی و ملی شده در حال اجرا است."

در نتیجه این مذاکرات، اعتصاب عمومی به مجموعه ای از اعتصاب های مجزا تبدیل شد.



درصد از ۱۵۰۰۰ کارگر در اعتصاب به بازگشت به سر کار خود رأی دادند.

در سیتروئن پاریس، به دنبال دخالت رهبر بوروکرات حزب کمونیست، از ۲۴۲۷۹ کارگر، ۱۸۵۱۹ در رأی گیری شرکت کرده و ۱۳۱۸۴ نفر (یا ۷۱/۱۸ درصد) به بازگشت به کار رأی دادند.

نقش اتحادیه CGT در بهترین حالت گیج کننده و در بدترین حالت ارتکاب به جرم بود. در سیتروئن، در رأی گیری بار اول که با رأی های مخفی مدیریت در خارج از کارخانه سازماندهی شده بود، اتحادیه هیچ عکس العملی نشان نداده و تنها به این که "مردم آزادند که رأی بدهند" اکتفا کرد. در دوره بعدی رأی گیری، از کاغذ رنگی با رنگ متفاوتی استفاده شد و ناظران اتحادیه با دقت این رأی گیری را در کنترل داشتند. در "پلی مکانیک" اتحادیه مسئله را به این نحو مبهم کرد که گفت رأی داده شده نه یا آری به بازگشت به کار نیست، بلکه نه یا آری به پیشنهاد مدیریت است. در "گردیت لیون" پاریس، هیچ نظارتی انجام نگرفت و در نتیجه کسی می توانست چندین بار رأی بدهد. در "تامسون ژنویله" قبل از رأی گیری، اتحادیه اعلامیه پخش کرد و نشریه انسانیت را فروخت و در اعلامیه و نشریه اعلام کرد که کارگران تامسون همگی به سر کار خود بازگشته و دستورهای بزرگی داشته اند. برای این که ثابت کنند که خبری که داده اند صحت دارد، اجازه دادند تا کارگرانی که در اعتصاب نبودند رأی دهند. در "سومارشال" و "ایسی لس مولینو" نه تنها کارگرانی که در اعتصاب نبودن رأی دادند، بلکه سرکارگران و متصدیان و حتی مدیریت هم اجازه شرکت در رأی گیری بر سر مسئله بازگشت به کار را یافت.

در چنین شرایطی که بازگشت به کار بخش بخش انجام می شد، اطلاعات رسانی امری حیاتی بود، به این دلیل واضح که تصمیم به بازگشت به کار یا نه بستگی به تصمیماتی داشت که در جاهای دیگر گرفته می شد.

در حمل و نقل پاریس مترو و اتوبوسرانی نمایندگان اتحادیه های کارگری تنها کسانی بودند که ترمینال به ترمینال می رفتند. آنها به کارگر هر ترمینالی می گفتند: "شما مخالف بازگشت به کار هستید، ولی در این صورت شما فقط خودتان هستید. بقیه جملگی می خواهند به سر کارشان برگردند." در نتیجه، در حالی که کارگران ترمینال "رو لوبرون" رأی به ادامه اعتصاب داده بودند، به ترمینال های دیگر گفته شده بود که ۸۵ درصد آنان رأی به بازگشت داده اند. کمیته اعتصاب منتخب کارگران لوبرون بعد از شنیدن سخنان نمایندگان اتحادیه و شنیدن این که بقیه به سر کارشان بازگشته بودند، علیرغم رأی کارگران به آنان گفتند که به سر کارشان بازگردند. در آخر و در نتیجه این عمل، کارگران حمل و نقل که ۴ هفته در اعتصاب بودند، دمورالیزه شده به سر کار خود بازگشتند. کمیته های عمل محلی مختلف در اعلامیه هایی که بیرون دادند سعی کردند تا حقایق را به کارگران بگویند، اما هیچ سازماندهی وجود نداشته که بتواند اطلاعات حیاتی را به موقع رد و بدل کند. چقدر وضع می توانست متفاوت باشد، چنانچه یک حزب انقلابی با روزنامه ای که هر روز بیرون می آمد و حتی شاید یک فرستنده رادیویی وجود داشت!

به طور سطحی، نقش اتحادیه های کارگری کاتولیک سابق CFTD کمی بیشتر از CGT کنونی که به وسیله حزب کمونیست

روز اول ژوئن، در گار دلو پاریس سعی کردند تا با زور قطارها را به کار ببانند. کارگران با دراز کشیدن بر روی ریل راه آهن از عبور قطار جلوگیری کردند. روز سوم ژوئن کارگران "سود آویاسیون" (در نانت) جایی که اولین اقدام برای اشغال محل کار صورت گرفته بود، در اعلامیه ای مصررانه از کارگران خواستند تا اعتصاب عمومی را تا "پیروزی کامل" ادامه دهند. در جاهای دیگر برخورد به این روشنی نبود. مثلاً در "لولوا" در یک رفراندم، دو سوم کارگران از پیشنهاد مدیریت ناراضی، ولی تنها یک سوم خواهان ادامه اعتصاب بودند. در فروشگاه های بزرگ پاریس کارگران دمورالیزه شده یکی بعد از دیگری به سر کار خود بازگشتند.

بنا به گفته اتحادیه دلیل شکست در خاتمه دادن به اعتصاب در بعضی بخش ها:

"...به ویژه رفتار کارفرمایان منحط و لجوج که از دادن امتیازاتی که به بخش های دیگر داده شده، امتناع کرده اند. اتحادیه CGT مصررانه خواهان تسویه حساب در زمینه مطالبات کارگری در بخش های آهن و فولاد، کائوچو و لاستیک و سایر صنایع است. به همان نحوی که در سایر بخش های اقتصادی بزرگ انجام شده است. این مسئله موضوعی است سراسری و باید دولت و CNPF در آن دخالت کند...."

اتحادیه از عموم مردمی که با مسئولیت اتحادیه کارگری آشنا هستند و آرامش میلیون ها اعتصاب کنندگان را دیده اند، می خواهد که از قربانیان این تبعیض غیر عادلانه و شرم آور از حمایتی محکم برخوردار سازند."

تزویر بی پرده اتحادیه که از یک طرف خواهان کسب پشتیبانی برای کارگران در اعتصاب است و از طرف دیگر خودش در جاهای دیگر بهترین شکل این همبستگی را با تشویق کارگران به بازگشت به کار از بین می برد، واقعا تنفرآور است.

۷ ژوئن اتهاماتی در ارتباط با زدوخورد بین "گروهک ها" و دولت بعد از اقدام شکست خورده اشغال مجدد کارخانه رنو در فلینس مطرح شد. یکی از مقامات محلی اتحادیه گفت: "به سختی می توان باور کرد که کارفرمایان صنایع مهندسی با دست بالایی که دارند، پشتیبانی ای که از دولت دریافت می کنند و خشونت پلیس و تحریکات انجام شده، همگی هماهنگ صورت نگرفته باشد."

در بیشتر موارد، بازگشت به کار با یک رأی گیری "دموکراتیک" تعیین می شد. در بیشتر کارخانجات که کارگران مبارز حضور داشتند، اغلب رأی بسیار نزدیک بود. بنابراین در رنو، پس از حمله نیروهای CRS، نتیجه رأی این گونه شد: در بیلان کورت، جایی که نمایندگان اتحادیه آشکارا به بازگشت به کار رأی دادند، ۷۸ درصد کارگران از آنان پیروی کردند. اما در فلینس، جایی که کارگران طرفدار اعتصاب به نمایندگان اتحادیه اجازه صحبت کردن ندادند، بازگشت به کار به ۵۸ درصد تقلیل پیدا کرد (۴۸۱۱ رأی در مقابل ۳۸۹۰ رأی و ۲۵ رأی ممتنع).

در پژو روز ۹ ژوئن، رأی نزدیک تر بود. از میان ۲۵۸۰۰ کارگر تنها ۵۲۷۹ نفر در رأی گیری شرکت کرده و از این تعداد ۲۶۶۴ نفر به بازگشت به کار و ۲۶۱۵ نفر بر علیه آن رأی دادند. کار روز ۱۰ ژوئیه مجدداً شروع شد. اما اعتصاب جدیدی هم روز بعد آغاز گردید و تا ۲۰ ژوئن ادامه پیدا نمود. در آن زمان ۸۴/۷



معروف بود، پیش از اعتصاب تنها یک عضو داشت، اما حالا تعداد اعضایش برابر اعضای اتحادیه CGT شد. FO فدراسیون اتحادیه های کارگری سوسیال دموکراتیک علیرغم منابع ضعیفی که داشت، موفق شد تا نقش همیشگی خود، یعنی شکستن اعتصاب را کامل کند. در وزارت تدارکات، نمایندگان فدراسیون که پرفرتر ترین تشکیلات بشمار می آید، هیچ نصیحتی نداشتند به جز این که بگویند که اعتصاب غیرقانونی است. تمام فدراسیون های کارگری به انتظارات رژیم پاسخ گفتند. "لوموند" به وضوح می نویسد: "کارفرمایان مانند حکومت، از وجود یک اتحادیه پر قدرت، یعنی اتحادیه کارگری ای که هر کاری را طبق دستور عمل می کند، بهره می برند." حتی تنها مطالبات اقتصادی مطلق که CGT کوشش کرد تا این مبارزه را به آن تقلیل دهد، برای آن بخش هایی که مبارزه را ادامه دادند، امتیازاتی در پی داشت. در کارخانجات سیتروئن که کنترل وضعیت در دست اتحادیه CGT بود، دستاورها از همه کمتر بود. ۱۰ درصد افزایش دستمزدی که در ماه ژانویه داده شده بود، کسر گردید. در مقابل خدماتی که اتحادیه به کارفرمایان کرد، این اجازه را یافت که نشریه اتحادیه را در کارخانه پخش کند. در رنو دستاورهای قابل ملاحظه ای اضافه بر "توافقات گرئل" به دست آمد، مثل افزایش دستمزد دیگری بین ۲ تا ۴ درصد و یک ساعت تقلیل ساعات کار هفتگی با حفظ دستمزد. در بخش دولتی، برق، گاز، راه آهن، حمل و نقل پاریس، پست بزرگترین دستاوردها را داشتند.

بازگشت به کار اما به هیچ وجه ارتباطی با خاتمه مبارزات نداشت، برخلاف آن، این تجربه آنان را به سطح بالاتری از مبارزه جویی رساند و بازگشت به کار امکان رشد سازماندهی را در اشکالی جدید فراهم آورد.

اگر چه بلوغ کامل جنبش، در یک اعتصاب غیر رسمی را تا پاییز نمی توان انتظار داشت، اما هم اکنون مبارزه به سطح بالایی رسیده است. در کارخانه "مولینو" کارگران به سرعت نسبت به تبعیضی که بین کارگران اعتصاب کننده و کارگرانی که در اعتصاب شرکت نکردند گذاشته می شد، عکس العمل نشان دادند. بلافاصله چندین اعتصاب کوتاه مدت بدون آمادگی قبلی اعلام شد که حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ کارگر را در برمی گرفت. در رنو، روز ۱۹ ژوئن کارگران در دفاع از کارگران خارجی (که در اعتصاب خیلی فعال بودند) دست از کار کشیدند. این حرکت در مقابل تهدید به تجدید نکردن کنترلات کار آنها بود. CFDT در ابتدا از این آکسیون حمایت کرد، اما بعد به بهانه این که CGT در آن آکسیون شرکت نکرده، عقب نشینی کرد.

در رنو (فلیس) بعد از کوششی که برای شروع مجدد کار در روز ۱۰ ژوئن صورت گرفت، کارگران روز ۱۱ ژوئن برخلاف مخالفت هر دو اتحادیه CGT و CFDT کارخانه را بار دیگر اشغال کردند.

یکی از مسائل اصلی ای که کارگران با آن روبرو هستند، بازیابی نیرو و توان مدیریت است. یعنی اضافه کاری کردن برای جبران دستمزد از دست رفته در دوران اعتصاب. خیلی از کارگران نگران آن هستند که نتوانند پیش از فرا رسیدن عید، این کمبود را جبران کنند. این امر خود به تنهایی دلیل تشنج می شود. به این جهت، در یکی از کارخانجات "روسل" کارگران اجازه یافتند تا بر روی اصول این بازیابی نیرو و توان رأی بدهند، اما نه بر روی

کنترل می شود، مبارز بود. همان طور که مشهور است، آنان در بیلان کورت اپوزیسیون CGT بودند و به هیئت نمایندگان دانشجویی خوشامد گفتند. آنان هر جا که در اقلیت قرار می گرفتند، از نقش عوام فریبانه خود استفاده می کردند و در مواردی چند هم از خیانت های CGT جلوگیری نمودند. در نتیجه در تامسون ژنوبلیه با کمک قدرت CFDT از اشتیاق CGT در بازگشت به سر کار جلوگیری به عمل آمد. اما CFDT تنها می توانست در درون چارچوبی بوروکراتیک کار کند. در نتیجه در تامسون ژنوبلیه اتحادیه پذیرفت که برای بازگشت به کار یک رأی گیری مخفی در هر کارخانه به طور مجزا انجام شود، به جای کل کمپانی. به همین ترتیب، در سیتروئن پاریس، CFDT خواهان ادامه اعتصاب شد، ولی هیچ کوششی در جهت تحریم رأی گیری نکرد.

در جاهای دیگر CFDT آشکارا ضد اعتصاب بود. پس بنابراین در روئن پولنک این اتحادیه تصمیم گرفت که روز ۱۲ ژوئن، بر خلاف رأی ۵۸۰ نفر در مقابل رأی ۴۷۰ نفری (به ادامه اعتصاب) توسط کارگرانی که کارخانه را اشغال کرده بودند، به سر کار برگردد.

تجزیه و تحلیل های اسناد موجود، نقش CFDT را این گونه خلاصه می کند:

مواردی وجود دارد که نشان می دهد از آنجایی که CFDT اکثریت قرار داشت، نقشی را که از طرف بورژوازی نسبت به اتحادیه های کارگری به عهده اش گذاشته شده بود، یعنی بازگشت به کار را به طور کامل بازی نمود. این همان چیزی بود که مشخصا در برلیه، پژو و رودیاستا پیش آمد. همین امر در کارخانه برلیه ونیسو پیش آمد و CFDT قراردادی در آنجا امضا کرد که "اتحادیه سرکارگران و تکنیسین ها را به رسمیت شناخت. اتحادیه CGT با آن مخالفت کرد و به این ترتیب به نمایندگان CFDT این امکان را داد که نقشی را که در جاهای دیگر CGT ایفا می کرد، حالا آنان در اینجا ایفا نمایند و آن "محکوم کردن رفتار یک اقلیت سکتاریست و ضددموکراتیک" بود. بازگشت به سر کار قرار شد در روز ۱۹ ژوئن، تنها با رأی ۵۶ درصد از آنانی که می باید رأی می دادند، مشخص شود.

CFDT به دفعات مکرر در دشمنی با CGT در سیتروئن، سوداویاسیون، رونفلیس دست به اقداماتی زده بود. در آخر، اعتصاب نامحدودی که برای روز ۱۹ ژوئن گرفته شده بود و روز بعد منحل گردید، به وضوح نشان می دهد که قصد آنان به هیچ وجه بسیج کارگران نبود، بلکه یک مانور تاکتیکی صرفا بر علیه CGT بود.

روابط بین CGT و CFDT که قبل از ماه مه نسبتا خوب بود، در ظرف این مدت خیلی خراب شده بود. بعضی از انتخابات اخیر کارخانه ها نشان می دهد که در جاهایی که CFDT قبلا اکثریت را داشت، تعداد رأی به CGT بالا رفته بود ولی در جاهایی CGT قبلا اکثریت را داشت، حالا CFDT رأی بیشتر آورده بود. در رنو اعضای CGT این اتحادیه را رها کرده و به CFDT پیوستند. در یکی از این کارگاه ها که اصطلاحا به "کرمیلن"



کمیته های عمل منعکس کننده آگاهی نابرابر مردم جنگجو بود. از همه مهمتر تفاوت فاحش بین دانشجویان و جمعی از کارگران صنایع بود.

ابتکار ایجاد کمیته های عمل و "کمیته های رده های پایین" در محل های مختلف تفاوت های بزرگی با هم داشتند و این تفاوت ها را می شود در نمونه های زیر دید.

روئن پولنک (ویتری): ۳۹ کمیته رده های پایین وجود داشت. هر کدام برای خود ۴ نماینده برای کمیته مرکزی انتخاب کردند. در نتیجه ۱۵۶ عضو داشتند که ۷۸ تن آنان اعضای دائمی بشمار می آمدند. این نمایندگان انتخاب می شدند ولی همیشه قابل فراخوانی بودند. جلسات کمیته مرکزی روزانه بود و در حضور عموم برگزار می شد.

وزارت تدارکات: صبح هر روز، مجمع عمومی ای از تمام کارکنان ایجاد می شد. این بخش رهبری اعتصاب را به عهده داشت و هر روز یک دبیر دیگری را انتخاب می کرد. وظیفه این دبیر تصمیم گیری آزاد محدود بود (بنابراین تا ۸ ژوئن آنها ۱۸ دبیر عضو کرده بودند).

خارج از کارخانه، نیاز عمده سازماندهی مواد غذایی بود. جنبش ۲۲ مارس به ایجاد سازمان هایی که مرغ و سیب زمینی را در کارخانه تقسیم می کردند، کمک کرد. در "رن" از طرف دهقانان تماس هایی ایجاد شد و در همبستگی با کارگران، دهقانان مرغ و خرگوش برای کارگران می فرستادند.

این ساختارها، در حالی که ذاتا بسیار دموکراتیک بودند، اما در اساس به وضعیت اعتصاب بستگی داشتند، بویژه به مضمون یک اعتصاب فعال، در جایی که کارگران شروع به کنترل ابزار تولید کرده اند. در پایان اعتصاب این اشکال نمی توانستند ادامه ببابند. اما نوعی تسلسل امکان داشت. مثلا نوعی کمیته رده های پایین که بیشتر دوام بیاورد، ایجاد شد.

دوره فعالیت اعضای کمیته رده های پایین، شش ماه بود. کمیته متشکل از نمایندگان منتخب تمام پرسنل واحد مربوطه بود. تعداد این نمایندگان حدود ۱۰ درصد تعداد کل نیروی کار بود. نیمی از این نمایندگان هر سه ماه یک بار عوض می شوند. هیچ نماینده ای نمی تواند دو بار برای نمایندگی انتخاب شود. هدف از این کار این بود که تمام کارگران فرصت این را ببابند که در مقام مسئولیت قرار بگیرند. نمایندگان را هر موقع لازم بود می توان فراخواند.

اما نقش کمیته های رده های پایین الزاما نقشی پیچیده داشت. نارضایتی وسیعی در میان کارگران اتحادیه ای به علت نقشی که رهبری اتحادیه ها در اعتصاب بازی کردند، وجود داشت و از دل این نارضایتی، آگاهی به نیاز اشکال دیگری از سازماندهی ایجاد شد. در خیلی موارد، این سازمان ها توانستند بر روی اتحادیه ها برای مذاکره فشار آورده و ابعاد خیانت های اتحادیه ها را محدود کنند. اما در دوران کوتاه و پر تب و تاب که وجود داشت، این اشکال نوین سازماندهی نتوانستند قدرت را از اتحادیه ها بگیرند و تنها کاری که توانستند بکنند این بود که با سازشی ناموزون، مضطربانه در کنار آنها باقی بمانند.

یکی از دلایل این امر، نیاز به غلبه به رفتار قبلی بود. برای مثال، یکی از دستاوردهای قابل ملاحظه کمیته مرکزی، طریقی بود که کارگران را به حضور و دخالت می کشید؛ روشی که پیش از این سابقه نداشت. تعدادی از بهترین مبارزین از این بخش می آمدند.

اشکال آن و از خیلی ها خواسته شد که یک ساعت بیشتر کار کنند، در نتیجه وقتی این کارگران کارخانه را ترک می کردند، در حقیقت یافتن وسیله رفت و آمد غیرممکن بود. در رنو که از رایانه برای محاسبه چک ها استفاده می شود، به نظر می رسد که هدف اصلی جلوگیری کردن کارگران از دستیابی به علم این که چه اندازه کارفرمایان به آنها مقروض هستند و این که این مبالغ چگونه محاسبه می شوند، باشد.

در کنار این، مسئله اخراج ها هم مطرح است. در کارخانه ۹۲۵ سیتروئن، کارگرانی که ماهانه دستمزد دریافت می کنند، از موضوع خبر دارند. اعتصابات غیررسمی که کسی در فرانسه به آن آشنایی ندارد، در حال گسترش است و شاید تا پاییز موجی از آن ظاهر شود.

در چنین مبارزاتی، اتحادیه ها کماکان همان نقش چوب لای چرخ را بازی می کنند. در کارخانه "اسورانس ژنرال" پاریس، اتحادیه ها با اصل جبران با کار اجباری را مخالفت کردند، ولی حاضر نشدند حتی برای نیم ساعت اعتصاب کنند.

در سیتروئن اتحادیه CGT در حالی که داشت به حساب ها بر سر اختلافی رسیدگی می کرد و اختلاف به زمانی برمی گشت که آنها می خواست جلوی کارگرانی را بگیرند که داشتند از کارخانه در مقابل نیروهای CRS دفاع می کردند، به جسارت خود تا این حد ادامه دادند که اعلامیه بر علیه یکی از مبارزین صادر کردند:

... آنها می خواستند به مرحله دیگری از فعالیت خود برسند و سعی کردند تا همه چیز را تخریب کنند. X (کارگری که ما نمی خواهیم با اسم یاد کنیم، ولی در این اعلامیه از او نام برده بودند) خودش به کمپسیون اتحادیه اقرار کرده است.

ما این گونه اقدامات را که با جهت گیری ما غریبه و به جنبش کارگری ما صدمه می زند، محکوم می کنیم. ما رهبران اتحادیه ای می خواهیم که چنانچه از این مسائل مطلع می شوند، قاطعانه برخورد کنند، زیرا به نفع مدیریت سیتروئن و رژیم گالیستی است. انسان هایی ما X بقیه ای که در گروه او هستند، هیچ جایی نه در اتحادیه و نه در کارخانه دارند.

تصویری که ترسیم شده در نتیجه، تصویری بسیار گیج کننده است. اطلاعات مفصل ما که فقط از آن کارخانه هایی است که اتفاقا مبارزین انقلابی را در میان خود داشتند، هم کمکی به این تصویر نکرد، با وجود این که این مبارزین سعی می کردند تا تجارب خود را از حوادث داخل کارخانه در اختیار روزنامه نگاران بیرون از کارخانه می بگذارند. اما خطوط اصلی، یعنی خیانت اتحادیه و مبارزه مداوم، کاملا روشن است.

کمیته های عمل

خلایی در میان جریانات چپ وجود داشت. آنها حتی نطفه های شور اما یعنی شوراهای کارگری در ارتباط با کمیته های اعتصاب منتخب کارگران نبودند. و نه حزب انقلابی وجود داشت؛ حزبی که در آن وضعیت شدت به آن نیاز بود.

کمیته های عمل به جانشینی شوراهایی که وجود نداشتند و به جای حزبی که وجود نداشت، ایجاد شدند.

عجب بدیل ابتکاری پرشکوهی!

**بین الملل چهارم: راهپیمایی طولانی تروتسکیست ها**

نوشته پیر فرانک

ادامه از میلیتانت شماره ۳۵

فصل سوم**از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳: تشکیل اپوزیسیون****چپ بین المللی**

دوره ی ما بین سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ در برگیرنده ی بزرگترین بحران اقتصادی تاریخ سرمایه داری است. در این سال ها ده ها میلیون انسان از زمینه ی تولید بیرون رانده شدند و یا به دنبال خروج خود از محیط تحصیلی، حتی نتوانستند به آن راه یابند. بحران اجتماعی ای که بدینسان آغاز شد به سود سوسیالیسم خاتمه نیافت و بلکه به پیروزی نازیسم در آلمان انجامید. طغیان ها و انقلابات مستعمراتی رو به ازدیاد گذاشتند و کمونیست های چین "راه پیمایی طولانی" خود را شروع نمودند. در اتحاد شوروی دوره ی برنامه های پنج ساله تحت ریاست استالین که در این زمان خفقان حزب بلشویک را به حد کمال رساند، آغازیدن گرفت. در این دوره از تاریخ احزاب کمونیست به "دوره ی سوم" معروف است. آمیزش این دو سیاست- [احزاب] سوسیالیست و کمونیست- به فلج شدن طبقه ی کارگر منجر گردید.

استالین با تبعیت از فرضیه ی خود "سوسیالیسم در یک کشور" و یا اخراج تروتسکی از اتحاد شوروی در اوایل سال ۱۹۲۹ چنین باور داشت که دیگر برای همیشه وی را از سر خود باز کرده است (و تروتسکی بدین ترتیب بار دیگر در زندگی خود راه تبعید را در پیش گرفت). در واقع بنا به اظهارات زینوویف و کامنف پس از انحلال "اتحاد سه گانه" اگر استالین در این قاطعانه به دفع او اقدام می کرد- اما استالین در این زمان هنوز به موضع مستحکمی دست نیافته و اعتبار تروتسکی در داخل ا- ج- ش- س نمی گردید

اما در ابتدا مطالبه داشتن نماینده در اعتصاب، برای کارگرانی که اتحادیه ای نبودند، بازتاب نامطلوبی بین کارگران اتحادیه ای گذاشت. کارگرانی که عضو اتحادیه بودند، برایشان قدم بزرگی محسوب می شد.

ضعف کمیته مرکزی با رفتار مدیریت (کارخانه ها) که مشتاق مذاکره با بوروکرات های اتحادیه ها بودند، فزونی گرفت. در بعضی از آنها مثل مولینو، مدیریت از ملاقات نمایندگان منتخب کارگران امتناع ورزید.

به هر حال، کمیته های رده های پایین، به وضوح کامل پیشرفت نوینی را در کارخانه ها نمایندگی می کنند. در یکی از کارخانه ها، روسل، کارگران نمایندگان خود را در آن کارخانه، بدون هیچ گونه فرمالیته و بدون دخالت اتحادیه ها انتخاب کردند. عملی که تقریباً هرگز پیش از این در فرانسه اتفاق نیافتاده بود.

به همین ترتیب، گزارشات رسیده از روئن پلنک نشان می دهد که کمیته رده پایین در دو هفته اول اعتصاب، برای گرفتن قدرت و جانشین اتحادیه ها شدن، خیلی پیشرفت کرده بود: لیست تمام پیشنهادات تهیه و بحث شده و بهترین آنها به رأی گذاشته شد (مثل اجازه ورود کارگران غیر اتحادیه ای به کمیته نمایندگی). ما لازم است به این هم اشاره کنیم که در طول این دوره، آنان که عضو اتحادیه بودند با کمیته های رده پایین بدون هیچ گونه تضاد درونی، همکاری کردند. در حقیقت می توانیم بگوییم که دیگر به طور کلی کارگر اتحادیه و کارگر غیر اتحادیه ای وجود نداشت؛ همه اشغال کننده کارخانه بودند. کمیته نمایندگی به طور کلی تحت کنترل کمیته مرکزی بود.

در حال حاضر سه نوع کمیته عمل وجود دارند: ۱- کمیته عمل محلی. تمام کسانی در یک محل مشخصی زندگی می کنند، می توانند به این کمیته بپیوندند؛ ۲- کمیته عمل در محل کار و ۳- کمیته عمل مشترک دانشجویی و کارگری. آخری که در دوران اعتصاب نقش مهمی را بازی کرد، حالا رو به تحلیل می رود. دو تای اول در حال حاضر فعال ترند.

بزرگترین ضعف کمیته های عمل یکی قطعه قطعه بودن آنها است و دیگری نداشتن چشم انداز. اعضای کمیته های عمل از بوروکراسی به درستی می هراسند. اغلب آنها هر گونه سازمان مرکزی داشته را آغشته به بوروکراتیسم می دانند. در نتیجه هماهنگی میان این کمیته ها به ندرت وجود دارد.

در حال حاضر این ارزیابی که آیا کمیته های عمل در ضمن عمل و بحث ها یک تجزیه سیاسی و گروه بندی دوباره خواهند کرد که به ساختن حزب انقلابی می انجامد یا نه، خیلی زود است. همچنین ممکن است کمیته های عمل و بخصوص کمیته های مرکزی، به عنوان وسیله ای برای تحریک رهبری کارگران رده پایین صنایع عمل کنند؛ چیزی نه بی مانند به کارگران پیشرو کارخانه ها در انگلستان (نقشی که در میان کارگران در انگلستان یافت می شود، ولی نه در فرانسه).

برگردان: شکوفه بهار





ترینشان گروه براندلر در آلمان بود هر کدام سعی داشتند تا یک سیاست ملی و مستقل از دیگران اتخاذ کنند و به همین دلیل به راهی افتادند که آنان را به سوسیال-دمکراسی چپ نزدیک ساخت؛

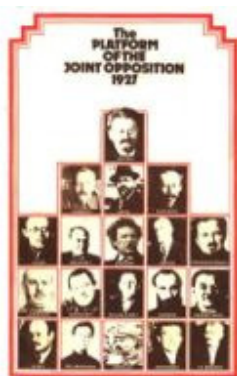
(ج) در مرکز، فراکسیون استالینیستی قرار داشت که جناحی بورکراتیک در خدمت کرمیلین بود.

تروتسکی همچنین در نامه های خود تصریح کرد که مسأله ی رژیم داخلی حزب تمام اهمیتی که دارد با این حال تابع مسائل سیاسی بنیادی گردد و اصولاً موضوع ساختن بلوکی با دست راستی ها (براندلری ها) نم ی تواند در میان باشد زیرا هر چند که ما مانند ایشان همان انتقادات را از رژیم حزب داریم، در عوض بر سر مسائل سیاسی ریشه ای و جهت سیاسی کلی بین ما و ایشان مخالفت کاملی وجود دارد.

دوره ی ما بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ در جنبش بین المللی ما اساساً دوره ی تعیین اصول و تشکیل کادرها است. این دوره ایست که در طی آن تعداد عمده ی بخش های ما بوجود آمدند و ما آموختیم چگونه، اگر اینگونه طرز بیان مجاز باشد، "تروتسکیست وار سخن گوئیم".

در طی همین دوره بود که در فرانسه گروهی تشکیل گردید که به انتشار [ماهنامه ی] حقیقت La Varite دست زد (سپتامبر ۱۹۲۹) و در سال ۱۹۳۰ جامعه ی کمونیست Ligue Communiste را تشکیل داد. در آوریل ۱۹۳۰ اولین کنفرانس بین المللی بلشویک-لنینیست ها در پاریس برگزار شد که موجب پیدایش یک مرکز بین المللی (که در این دوره بسیار کوچک بود) گردید و بعداً به دبیرخانه ی بین المللی مبدل گشت. گسترش جنبش ما در سال ۱۹۳۲ به تشکیل کنفرانس کپنهاگ انجامید (که تروتسکی شخصاً در آن شرکت نمود) و در سال ۱۹۳۳ در جریان کنفرانس دیگری "یازده نکته" ای که شامل فشرده ی برنامه ی اساسی ماست، تصویب شد.

و حال ما معضلات اساسی ای که در این دوره در مقابل جنبش تروتسکیستی قدامت نمودند، می پردازیم.



دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

از سال ۱۹۲۹، بر اثر حوادثی که در تابستان همان سال بر سر خطوط آهن چین شرقی رخ داد، مسأله ی دفاع از ا-ج-ش-س

و وقتی استالین از او در خواست تعهد عدم فعالیت کرد وی از این امر کاملاً سرباز زد. بدنبال این پاسخ رد، استالین راه حل دیگری جز از بین بردن تمام روابط و تماس های میان تروتسکی و ا-ج-ش-س ندید و این نوع قطع رابطه هم تنها از طریق تبعید تروتسکی عملی شد. فراموش نکنیم که در گذشته استالین به امر مهاجرت انقلابیون در سال های قبل از ۱۹۱۷ اهمیتی قائل نبود. چندی بعد وی اعتراف نمود که با تبعید تروتسکی اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. احتمالاً از این هنگام به بعد بود که استالین با تلاش لاینقطع نیروی خود را برای تهیه مقدمات قتل تروتسکی گماشت.

تروتسکی بلافاصله پس از ورود به ترکیه ایجاد فراکسیون بین المللی بلشویک-لنینیست را وظیفه ی خود قرار داد تا از این راه جلوگیری از انحلال جنبش انقلابی بین المللی بپا خیزد.

از سال ۱۹۲۴ به بعد، جریانات فکری گریزنده از مرکزی در درون بین الملل کمونیست و در اغلب بخش های آن پدیدار شده بودند اما جز رد داخل ا-ج-ش-س عملاً هیچ گروهی نتوانسته بود با شخصیتی سیاسی و برنامه ای تکامل یافته خود را بنمایاند (شاید باستثنای بوردیگست های ایتالیائی). در عوض بین سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ گروه های متعدد کوچکی تشکیل یافته بودند که عموماً فاقد روابط پایدار با طبقه ی کارگر بودند و میان خود نیز دائماً مجادله داشتند و از توانائی پیوند سیاسی واقعی بی بهره بودند. توضیح این واقعیت این است که در آن مان احزاب کمونیست از به هم پیوستن جریان های متفاوت الریشه ی جنبش کارگری شکل گرفته بودند و زمان کوتاه پیش از آغاز انحطاط، اجازه پرداختن به آموزش دوباره و همگون سازی درونی این احزاب بر اساس دستاوردهای نظریه ای، سیاسی و سازمانی بلشویسم را نداده بود. همینکه فرونشینی جنبش انقلابی رخ نمود و انحطاط حزب بلشویک در صفوف بین الملل کمونیست رخنه کرد، واکنش های فراوانی بر پایه های سیاسی گوناگون در میان کسانی که خود را به دستگاه فساد استالین نسپاردند؛ بوجود آمد. بدین ترتیب بین سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ در فرانسه قریب شش گروه اپوزیسیون، که هر یک با دیگری متفاوت بوده و هیچیک همگونی درونی نداشتند، ظاهر شدند.

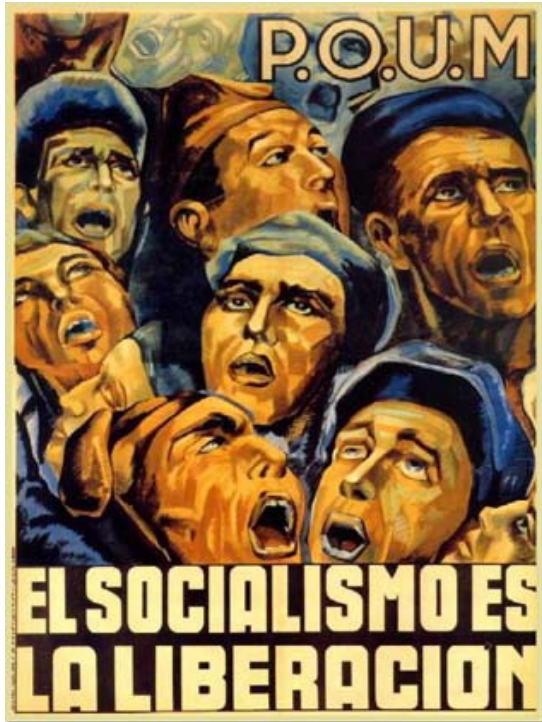
تروتسکی به محض ورود به ترکیه به همه ی گروه ها و افراد مخالف سیاست استالین نامه ای به امضاء گورف فرستاد که در طی آن مقدمات یک گروه بندی جدید بین المللی را مورد نظر قرار داده و مواضع هر یک را در مورد سه مسأله ی اساسی زیر جویا شد: مسأله ی ا-ج-ش-س، مسأله ی کمیته ی روس و انگلیس، و انقلاب چین. تروتسکی در این نامه و در متن هایی که اندکی بعد دنبال آن نوشت سه جریان اساس درون بین الملل کمونیست را که به دور آنها بطرز کمابیش دقیقی گروه بندی مختلفی تا آن زمان بوجود آمده و یا بعداً ایجاد گشتند، چنین تمیز داد:

الف) اپوزیسیون چپ، که از مواضع بنیادی سیاسی و سازمانی لنینیسم، که بلشویک-لنینیست های اتحاد شوروی پرچمداران آن بودند، دفاع می کرد؛

ب) اپوزیسیون راست، که جهت دهنده ی آن جناح راست حزب بلشویک (بوخارین) بود و از جانب گروهانی بنا گردیده بود که با استالینیسم نه به دلیل سیاست بنیادی آن و نه بر سر مسأله ی "سوسیالیسم در یک کشور"، بلکه خصوصاً به خاطر اشتباهات "چپ افراطی" آن به مخالفت برخاسته بودند. این گروه ها که مهم



جبهه ی واحد علیه خطر هیتلری



مبارزه ی اصلی اپوزیسیون چپ از سال ۱۹۳۰ به بعد مبارزه برای جبهه ی واحد در آلمان علیه صعود فاشیسم هیتلری بود. مشی سیاسی اپوزیسیون چپ در این دوره بطور کامل و همه جانبه با سیاست استالینیستی "دوره سوم" مخالف بود. محتوی سیاست استالینیستی در جملات زیر خلاصه می گشت: سرمایه داری وارد دوران بحران نهائی خود شده است و بنابر این (یعنی بنابر منطق استالینی) مجموعه ی بورژوازی در حال فاشیست شدن است و منجمله حزب بورژوازی صاحب نفوذ در میان طبقه کارگر، یعنی حزب سوسیال دمکرات، به یک حزب سوسیال- فاشیست تبدیل می گردد. بنابر این خطر جنگ قریب الوقوع علیه ا- ج- ش- س وجود دارد. وبالاخره، بنابر این، یک رادیکالیزاسیون توده ائی بوجود آمده که اعتصاب های عمومی و پیکارهای انقلابی را، با هدف قیام مسلحانه، در دستور روز قرار می دهد، نتیجه ی سیاسی این "منطق" و این نظریه ی "سوسیال - فاشیسم" آن بود که مسأله ی تشکیل جبهه ی واحد با یک حزب به اصطلاح سوسیال- فاشیست به کل منتفی بود. بر عکس، می بایست ابتدا با این حزب پیکار کرد تا که توانست در وراء و از طریق آن به بورژوازی و فاشیسم، این "همزاد سوسیال- فاشیسم"، دست انداخت. این سیاست بین المللی استالینیسم هولناک ترین تجلیات و عواقب خود را در کشور آلمان به بار آورد که کارگران آن در برابر دستجات هیتلری دچار دو دستگی بودند. و بدتر از آن، در چند مورد خاص (مثلاً به وقت اتخاذ آراء عمومی در کشور پروس) استالینیست ها با نازی ها علیه سوسیال- دمکرات ها رأی دادند. و یک مورد دیگر آن که: به دنبال کشتار سی کارگر برلنی در اول ماه مه ۱۹۲۹ بدست پلیسی

برای مخالفین استالینیسم مطرح گردید. در این زمان خطوط سیبری دارای یک شعبه ی خط آهن بود که از خاک چین عبور می نمود.^۱ جهت اداره این ها، پس از فسخ داوطلبانه ی پیمان های مربوط به زمان تزاریسیم از جانب حکومت لنین- این پیمان ها تساوی حقوق میان دو کشور به امضاء رسیده بود. پس از پیروزی ضدانقلاب چین چپانگ کای چک با بکار بردن زور اقدام به اخراج کارکنان شوروی که، بر طبق قرارداد، اداره ی امور این بخش از خطوط آهن را در چین تضمین می نمودند، کرد. از نقطه نظر استراتژیک این امر خطر بزرگی را برای ا- ج- ش- س ایجاد کرد زیرا بدینوسیله رابطه ی ولادی وستک Vladivostok، شهر بندری واقع در کنار اقیانوس آرام، با تمامی سیبری قطع می گردید. حکومت شوروی در جواب به حمله ی چپانگ کای چک ارتش سرخ را به میدان فرستاد تا از حقوق پایمال شده ی آن کشور دفاع کند. به دنبال این مداخله، میان بسیاری از مخالفین استالینیسم صدای محکوم کردن و تقبیح "امپریالیسم شوروی" و انواع دیگر مباحثات که از آن زمان تا به حال با آن آشنا هستیم، شنیده شد. تقریباً در همین زمان بود که اروبانز Urbahns رهبر قیام هامبورگ در سال ۱۹۲۳ شروع به دفاع از نظریه های مربوط به "سرمایه داری دولتی در ا- ج- ش- س کرد".^۲ به دنبال درگیری اختلاف میان شوروی و چین، تروتسکی جزوه ای به نام مسأله ی دفاع از ا- ج- ش- س و اپوزیسیون چپ نوشت که اولین توضیح نامه ی نسبتاً کامل را در باب این مسأله که بعدها نیز بارها مطرح گردید، شامل می شود. در این متن تروتسکی دقیقاً ماهیت طبقاتی دولت شوروی را که حاصل انقلاب است، تشریح م یکنند. هدف از جنگ علیه ا- ج- ش- س تخریب پایه های اجتماعی (مالکیت اشتراکی و غیره) می تواند باشد و نه برانداختن رژیم پلیسی. شکست ا- ج- ش- س به استعمار این کشور بدست امپریالیسم و از این راه به امضاء تضمین نامه جدیدی به نفع امپریالیست ها منجر می گشت. اگر شوروی شکست می خورد روحیه توده ها را در سرتاسر جهان عمیقاً ضعیف می کرد. دفاع از ا- ج- ش- س به هیچ وجه به معنای پذیرش یا حمایت از سیاست استالین نبود. سیاست استالین که بر اساس جستجوی "متحدین"ی برای خود در سراسر جهان، به زبان انقلاب جهانی، بنا گردیده بود یکی از بزرگترین خطرات را برای ا- ج- ش- س تشکیل می داد. این سیاست می بایست با شدت و حدت تمام تقبیح و افشاء گردد حتی اگر شوروی با امپریالیسم در حال جنگ می بود. "همراه با اتحاد شوروی، همیشه! همگام با طریق استالین، هرگز!". تنها دفاع حقیقی ا- ج- ش- س، مبارزه ی انقلابی پرولتاریای بین المللی در تمام کشورهای سرمایه داری چه این کشورها "متحدین" ا- ج- ش- س باشند و چه نباشند به هنگام پیش آمدن درگیری جهانی است.

^۱ - از آن به بعد خط آهنی ساخته شده است که فقط از خاک شوروی عبور می کند.

^۲ - این نظریه ی "سرمایه داری دولتی" با این حال چیز تازه ای نبود و به فردای انقلاب اکبر بدست سوسیال دمکرات هائی نظیر اوتو Bauer و کائوتسکی Kautsky و دیگران اختراع شده بود.



در این دوره سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" دیگر استقرار یافته بود. سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" را استالین اختراع کرد و بر خلاف آن چه که برخی مفسران بورژوا، سوسیال دمکرات و یا طرفدار چین ادعا می‌کنند، پرورده‌ی ذهن خروشچف نبود. در نقد برنامه‌ی بین الملل کمونیست^۲ که در سال ۱۹۲۸ به قلم تروتسکی نوشته شده، این سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" افشاء گردیده است. اختلافات نظری میان خروشچف و استالین بر سر محتوی اصلی سیاست توافق جهانشمول با سرمایه داران به قصد اشتغال آسایشمنده به بنای "سوسیالیسم در یک کشور" (یعنی در ا-ج-ش-س) نبود، بلکه این اختلافات به دور شرایط اجرایی متفاوت این سیاست می‌چرخید. در همه حال منافع پیکار انقلابی توده‌ها تابع این سیاست قرار گرفت و حتی قربانی احتیاجات دیپلماسی کرملین گردید. یک نکته‌ی قابل توجه آن سات که رهبران حزب کمونیست چین که دفعات بی شماری به این سیاست رهبران شوروی حمله کرده اند، خود با استدلال مبتنی بر نظریه "سوسیالیسم در یک کشور"، به همان سیاست ضد انقلابی در کشورهای سیلان، بنگلادش، سودان، کامرون و غیره اشتغال ورزیده اند.

همچنین همین سیاست بود که استالینیسم زیر پرچم لنینیسم و انقلاب اکتبر عقاید سوسیال دمکرات و فرصت طلبانه را دوباره باب کرد. بدینگونه راه برای سازش با بورژواهای "ضد فاشیست" یا "دوستان صلح" باز گردید و کرملین شروع به برداشتن اولین قدم‌های خود در جاده‌ای نمود که به ایجاد جبهه‌های خلق فرانسه و اسپانیا و سپس جبهه‌های ملی در کشورهای دیگر منتهی شد. و سرانجام، اینگونه گروه بندی‌ها از آن جهت وسیله‌ی فریب و پوشش بودند که سردمداران استالینیست از طریق این سازمان‌ها تظاهر به ایجاد جبهه‌ی واحد کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها می نمودند در حالی که در عمل تنها کسانی را که از پیش رهبری آنان را پذیرفته بودند به دور هم گرد می آوردند. اینان بدین ترتیب مفهوم جبهه‌ی واحد میان سازمان‌های کارگری را در انتظار کارگران انقلابی و توده‌ها تحریف می کردند.



که از جانب رئیس شهرستانی عضو حزب سوسیال-دمکرات بنام زورگیل هدایت می‌شد، حزب کمونیست اعلام کرد که تمام سوسیال-دمکرات‌ها همانا خصلت زورگیل را دارا هستند و باید همه‌ی ایشان را مورد حمله و ضرب و شتم قرار داد. بدین ترتیب فرزندان سوسیال دمکرات‌ها نیز هر یک "زورگیل کوچک"ی به حساب آمدند و به سازمان‌های کودکان کمونیست دستور داده شد که فرزندان سوسیال-دمکرات‌ها را در مدارس کتک بزنند. اندکی پیش از دستور داده شد که فرزندان سوسیال-دمکرات‌ها را در مدارس کتک بزنند. اندکی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، اعضاء حزب کمونیست آلمان و نازی‌ها در اداره‌ی حمل و نقل عمومی شهر برلن که توسط ک شهرداری سوسیال-دمکرات اداره می‌گشت مشترکاً در گروه‌های انتظامی محافظ اعتصاب کارگران شرکت داشتند. این سیاست "دوره سوم" میان کارگران سوسیالیست و کارگران کمونیست ورطه ایجاد کرد و پرولتاریای آلمان را در برابر اوج فاشیسم فلج ساخت.

اپوزیسیون چپ دست به مبارزه‌ای بین المللی علیه سیاست "سوسیال-فاشیسم" و به نفع برقراری جبهه‌ی واحد میان حزب کمونیست و حزب سوسیال-دمکرات در آلمان زد تا بدینوسیله راه را بر هیتلر سد نماید. این مبارزه از دیدگاه نظریه‌ای بر یک دسته جزوات تروتسکی اتکاء داشت که عبارت بودند از: و حالا چه باید کرد؟، تنها طریق، نامه‌ای به کارگران کمونیست آلمان، مفتاح موقعیت بین المللی در آلمان واقع است.

تحول اوضاع و نحوه‌ی مداخله‌ی ما سرانجام استالینیست‌ها هم، که می‌خواستند از برخورد با مسأله طفره روند، و ادار به موضع گیری در مقابل خطر هیتلری کرد. در فرانسه، رهبری حزب کمونیست یک جلسه‌ی اطلاعاتی در حوزه‌ی پاریس تشکیل داد و دبیر اول وقت حزب به نام سمار مسأله‌ی آلمان را نوعی "پاوه سرانی تروتسکیستی" قلمداد کرده و به آن حمله کرد. در یک میتینگ عمومی حزب کمونیست در سالن بولیو - منازعات بسیار خشونت آمیزی بین استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها در گرفت. چندی بعد، بین الملل کمونیست، ناچار به پاسخ گویی به کارگرانی که در مقابل خطر هیتلر ابراز نگرانی می نمودند، و هم چنین به قصد کمک به بازی دیپلماتیک کرملین میان کشورهای دمکراتیک و آلمان هیتلری، اقدام به تشکیل "کمیته‌های آمستردام" برای مبارزه علیه فاشیسم نمود. این یکی از اولین تجربیات سازماندهی از نوع "گسترده"، تحت کنترل استالینیست‌ها بود. سازمان ما در این کنگره‌های آمستردام و پاریس (سالن پله‌یل) "شرکت" نمود تا مقاصد فریبکارانه آنها را افشاء نماید. فریبکاری این مقاصد از چند لحاظ بود. استالینیست‌ها مبارزه علیه فاشیسم و جنگ را از مبارزه‌ی انقلابی برای کسب قدرت جدا می کردند. بدینسان اینان چنین گمانی را می پراکندند که گویا با یک مشی سیاسی غیر انقلابی بدون خارج شدن از چارچوب رژیم سرمایه داری می توان از رشد فاشیسم جلوگیری نمود و یا راه را به سمت جنگ امپریالیستی سد کرد.

^۱ - لازم به توضیح نیست که مبارزات تبلیغاتی و اقدامات ویژه علیه فاشیسم و جنگ امپریالیستی باید بوسیله‌ی یک حزب انقلابی رهبری گردد و این گونه مبارزات باید دارای ماهیت ضد سرمایه داری باشند.

^۲ - بین الملل کمونیست پس از لنین، اثر لنون تروتسکی



مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست

چنان که تاکنون اشاره نموده ایم، تعداد کثیری از بخش های وابسته به سازمان ما در این دوره ی مورد بحث بوجود آمدند، دوره ای که هم چنین با بحران های فراوان داخلی در درون جنبش ما همراه بود. از آنجا که در این دوره در بسیاری کشورها از مبارزات عظیم کارگری خبری نبود و از آنجا که جنبش ما رابطه ی بسیار محدودی با توده ها داشت، غالب مواقع جنبه ی شخصی سیاسی و سازمانی پیوند می خورد؛ تمامی این بحران ها مراحل مختلفی مبارزه برای استقرار رابطه با توده ها و برای ساختن رهبری انقلابی را تشکیل می دادند. تنها جاهلان بی شوق و سانسریست ها قادرند به جای تأمل و سعی در ادراک آنها، به ریشخند زنی پردازند. در این دوره اقدامی در جهت همکاری با بورژوازیست ها در داخل یک سازمان بین المللی واحد صورت گرفت که بی ثمری خود را به اثبات رساند. کنفرانس کینهاک عدم امکان چنین همزیستی را در درون یک جنبش واحد در شرایط موجود، نشان داد.

در سراسر این دوره سیاست ما مخالف با ایجاد یک بین الملل جدید و احزاب جدید انقلابی بود. محور اصلی سیاست ما مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست و بخشهای وابسته به آن بود. ما با این که از این بین الملل اخراج شده بودیم، خود را فراکسیونی از بین الملل کمونیست و احزاب کمونیست موجود می دانستیم، فراکسیونی که برای بازبخشیدن یک سیاست انقلابی صحیح به این سازمان ها، تلاش و مبارزه می کرد.

ما در این دوره با جریان هایی که قصد بنای یک بین الملل جدید را داشتند و معتقد بودند که دیگر کاری با بین الملل کمونیست و بخش های تابعه ی آن نمی توان داشت، برخورد کردیم و به گفته های آنان جواب دادیم که رویه ی ما در برابر سازمان های کارگری نه می تواند از طریق برداشت های ذهنی منحصر به فرد ما، و نه صرفاً بوسیله ی سیاست رهبری این سازمان ها، تعیین گردد. وجود و خلق احزاب انقلابی، و یک بین الملل انقلابی، به موقعیت تاریخی و شرایط عینی اس وابسته است که نمی توان به طرز دلخواهی از آن چشم پوشید. بین الملل کمونیست و بخش های آن از یم سرمایه ی تاریخی برخوردار بودند که از تشکل درونی آنها و رابطه شان با انقلاب روسیه و از سابقه ی سالها مبارزه در داخل طبقه ی کارگر سرچشمه می گرفت. این سازمان ها با توده ها پیوستگی داشتند. با این که استالینسم سرمایه ی تاریخی بین الملل سوم را به باد فنا می داد. تنها وقایع بزرگ تاریخی قادر بودند ثابت کنند که آیا علیرغم مداخلات ما در سمت اصلاح آن، بین الملل کاملاً از رمق افتاده و از لحاظ انقلابی محکوم است یا نه. ما از سال ۱۹۲۳ به بعد در هر موج خیزنده ی انقلابی ناظر رشد اپوزیسیون چپ در داخل احزاب کمونیست بودیم. هنوز هیچگونه سندی مبنی بر برگشت ناپذیری سیر بورکراتیزه شدن این احزاب در دست نبود. نباید فراموش کرد که احزاب کمونیست در این دوران با آن که تحت رهبری تشکل انقلابی داشتند. و سرانجام، ما در مبارزه ی خود علیه مشی "نوره ی سوم" چنین هشدار داده بودیم که شکست پروولتاریای آلمان و پیروزی هیتلر آن گونه واقعه ی تاریخی تواند بود که به تغییر مشی ما در برابر بین الملل کمونیست بینجامد. باید اوضاع جهانی را در این دوران یادآوری کرد. طبقه

ی کارگر اروپا اکثریت طبقه ی کارگر جهانی را تشکیل می داد و جنبش های مستعمرات مرحله ی آغاز خود را طی می نمود.

از نظرگاه تروتسکیست ها، بین الملل سازمانی نیست که بطور اختیاری بنیان گردد. بین الملل باید تحقق و تجسم همه ی اصول مارکسیسم انقلابی و مجموعه ی نیروهای پیشرو در یک دوره ی تاریخی باشد. بین الملل اول نشان گزار دورانی است که در آن جنبش کارگری برای اولین بار از جریان های جمهوری خواهانه ی بورژوازی و خرده بورژوازی جدا شده و بطور مستقل خود را برپایه ی طبقاتی متشکل می سازد، هر چند که از دیدگاه نظریه ای به دریافتی روشن نائل نیامده است. بین الملل دوم تا سال ۱۹۱۴ نماینده ی دورانی است که در جریان صعود سرمایه داری و گسترش دموکراسی بورژوازی در یک دسته از ممالک، نهضت کارگری این کشورها خود را در احزاب و سندیکاها توده ای متشکل ساخته و مارکسیسم در این جنبش کارگری حاکمیت می یابد. بین الملل سوم - فقط در پنج سال اول عمر آن که صاحب خصلت واقعی یک بین الملل کمونیستی بود - حامل دوران پیروزی انقلاب اکبر و نخستین یورش های امواج انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان است. تا زمانی که بین الملل سوم نیروهای مستعد لازم برای پاک ساختنش از قشر آلوده ی بورکراتیک و اصلاح آن را در بطن خود داشت، اپوزیسیون تروتسکیستی با ایجاد قطب دیگر کاملاً مخالف بود زیرا که از نظر آن چنین کاری به انحراف و اسراف نیروهای انقلابی منجر شده و ایشان را به اجراء تکالیفی برون از آن چه که هنوز مرکز بین المللی انقلاب سوسیالیستی به شمار می رفت، وای می داشت. هنگامی که پروولتاریای آلمان مغلوب نازیسم گردید و بین الملل کمونیست بی جرعه ای تردید به پشتیبانی از سیاست استالین، که در این شکست مسئولیتی سنگین به عهده داشت، ادامه داد، هرگونه سعی در زنده نگاه داشتن بدنه ای که این چنین بی جانی خود را به اثبات رسانده بود، بی فایده گشت. زمان بنیان گذاری یک بین الملل انقلابی جدید فرارسیده بود اما وقت دقیق باروری طرح آن نمی دانست از پیش معلوم گردد. بهر تقدیر می بایست بلافاصله همه ی نیروهای خود را به انجام این مهم گماشت.

باید به این نکته توجه نمود که زمانی که ما نیروهای خود را در جهت ساختن بین الملل چهارم و احزاب جدید انقلابی به کار انداختیم، عملاً هیچیک از آنانی که قبلاً سیاست ما را در مورد اصلاح بین الملل کمونیست محکوم کرده و در مقابله با ما ایجاد بین الملل چهارم را به مثابه ی راه حل سفارش نموده بودند، در انجام این مهم به ما نپیوستند. غالب ایشان به تشکیل گروه بندی های "چپ افراطی" ادامه دادند. این امر ثابت می کند که میان ما و کسانی که در آن زمان بر ما خرده می گرفتند، اختلافات نظری بسیار عمیق تر از اختلافات مربوط به اصلاح امکان پذیر بین الملل کمونیست موجود بود. در واقع امر، این گونه اختلافات از نظریات کاملاً متفاوت درباره ی مفهوم حزب و روابط آن با طبقه ی کارگر نشأت می گرفتند.

سایر فصول، به ترتیب در شماره های بعدی منتشر می گردد



سیاست انرژی سبز بر پایه منابع تجدیدپذیر و توسعه حمل و نقل عمومی هستیم.

گروه های محلی LRC در سراسر کشور حضور دارند و در حال جمع کردن سوسیالیست ها و فعالین سندیکایی برای مبارزه با کمپین های محلی هستند.

امکان عضویت، هم برای اعضای حزب کارگر و هم افراد خارج از حزب، وجود دارد. هرچند، شما نمی توانید در حزبی عضو باشید که نمایندگان مخالف حزب کارگر را در خوی جای داده است.

ریاست LRC با جان مک دائل، نماینده پارلمان است؛ کسی که همواره معترض رهبری مدافع سرمایه داری حزب، و صدای کارگران در داخل پارلمان و عضو فعال مبارزات کارگری و فقرای بیرون از پارلمان بوده است. به علاوه او اسپانسر شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نیز هست.

LRC قریب به ۱۰۰۰ عضو دارد.

حمایت اتحادیه خدمات بریتانیا پی سی اس از منصور اسالو

Dear Colleagues,
Message of solidarity and support from PCS
Defra London Branch
PCS Defra London Branch sends its very strong support and solidarity to our fellow worker Mansour Osanloo, the Chairman of the Steering Committee of the Trade Union of the Vahed Bus Company of Tehran and Suburbs.
We in PCS Defra London Branch fervently believe that an attack on one worker is an attack on all workers.
PCS Defra London Branch therefore stands shoulder to shoulder with our fellow union colleague and worker Mansour Osanloo.
With sincerest best wishes.
Solidarity,

Niaz Faiz

Niaz Faiz
PCS Defra London Branch Assistant Secretary
(on behalf of PCS Defra London Branch)

شبکه همبستگی کارگری



حمایت ال آر سی از کارگران ایران

کمیته نمایندگی سیاسی (LRC) اصلی در سال ۱۹۰۰ و به منظور مبارزه برای کسب نمایندگی سیاسی جنبش کارگری تأسیس شد. در بریتانیای امروز، ما با همان مشکل نمایندگی رو به رو هستیم. "LRC" برای حفظ صدای سوسیالیست ها در حزب کارگر، اتحادیه ها و پارلمان، از نو شکل گرفته است.

وظیفه LRC کنونی، که در سال ۲۰۰۴ بنیان گذاشته شد، مبارزه برای قدرت در داخل حزب کارگر و اتحادیه های کارگری، و فراخوان به ده ها هزار نفریست که به خاطر ناامیدی و از دست دادن توهم، حزب را ترک کرده اند. "LRC" از تمامی سوسیالیست ها، اعضای حزب کارگر و اتحادیه های کارگری، احزاب کارگری و شاخه های اتحادیه ها می خواهد تا به کمپین و یا سازمان ما ملحق شوند.

LRC سازمانی دموکراتیک است که خود را متعهد به مبارزه برای آینده ای سوسیالیستی می داند؛ برنامه پایه ای این سازمان چنین است:

- ما نیازمند سیاستی خارجی بر مبنای صلح، عدالت و همبستگی هستیم.
- بریتانیا نسبت به هر زمان دیگری از جنگ جهانی دوم به این سو، نابرابر تر شده است. LRC در حال مبارزه برای حداقل دستمزد، مستمری دولتی مناسب، ایجاد مجتمع های مسکونی و خدمات عمومی برای تأمین نیازها و نه برای سود خصوصی است.
- تمامی مردم برابر هستند. ما به مبارزه علیه تمامی اشکال تبعیض و تعصب اعتقاد داریم.
- اکنون بیش از هر زمان دیگری نیاز است تا ثروت و قدرت به دستان کارگران و زحمتکشان منتقل شود.
- LRC جهت مبارزه برای حقوق کارگران، آزادی های مدنی و نمایندگی سایی شکل گرفت.
- در شرایطی که کره زمین در مرز فاجعه زیست محیطی قرار دارد، پاسخ حزب کارگر جدید، انرژی هسته ای بیش تر و بسط صنایع هوانوردی است. ما نیازمند